

در باره توافقنامه ژنو

صفحه ۲



برای تهیه این کتابها با آدرس زیر تماس بگیرید:

www.19Bahman.com / IPFG-Books.html

Spring
40-100

به هنگام بررسی در مورد این دو رویداد تاریخی، که یکی در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ و دیگری در روز ۲۱ آذر در سال ۱۳۲۵ رخ داده اند، باید توجه کرد که آنها نیز همانند هر واقعه تاریخی دیگر از طرف نیروهای مختلف مورد تحریف قرار گرفته اند. به خصوص از آنجا که در این مورد، پای اتحاد جماهیر شوروی در آن سالها هم در میان است، تحریفات چه از موضع ضد کمونیستی و چه از مواضع خرده بورژوائی آنها در اشکال مختلف وسعت زیادی دارند. بنابراین با توجه به انبوه نوشتجات بر اساس مواضع ضد کمونیستی و با غیر کمونیستی در این زمینه، جهت دست یابی به حقیقت اکیدا لازم است خود واقعیت و رویدادهای رخ داده غیرقابل انکار مورد توجه قرار گرفته و بدون هرگونه پیش داوری مورد قضاوت واقع شوند. در این مسیر، موضع کمونیستی نیز در برخورد به فرقه دموکرات آذربایجان و وقایع سال های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ تشخیص داده خواهد شد.

۱۸ وداع یا مادر

... بعد از فرو پاشی "شوروی" و کشور
های اقمار آن، کره شمالی بعنوان
"دشمن کمونیستی" امپریالیسم آمریکا
انتخاب شد اما بخاطر کوچکی و محدودیت
کاربرد این "دشمن"، ایده لوگ های سیا
به دنبال علم کردن "دشمن بزرگ"
جدیدتری برآمده و "اسلام بنیادگرا" را
بعنوان خطر اصلی برای مقابله در کشور
های غربی قلمداد کرده و شعار مبارزه با
"تروریسم جهانی" را سرلوحه خطابه
های خود قرار دادند. این همان اسلام
بنیادگرایی است که در راستای طرح
"کمر بند سبز" برژینسکی، بر شد و بسط
آن دامن زده شده بود. طرحی که در دهه
هفتاد برای مقابله با "کمونیسم" و
جلوگیری از پیشروی آن بر روی تقویت و
حمایت گروه های مذهبی و اسلامی
سرمایه گذاری می کرد...

در باره توافقنامه ژنو

پروژه هسته ای جمهوری اسلامی همان طور که نیرو های انقلابی همواره گفته اند پروژه ای صدر صد در تخالف با منافع مردم و در جهت منافع قدرتهای بزرگ می باشد. سردمداران جمهوری اسلامی در شرایطی با تاکید بر این که هدفشان دستیابی به بمب اتم نیست و حتی آن را "حرام" اعلام کردند ، به راه اندازی این پروژه پرداختند که ایران بر روی دریائی از نفت قرار گرفته و با کمترین هزینه قادر خواهد بود سوخت مورد نیاز خود را از منابع فسیلی مهیا کند. جمهوری اسلامی به قیمت کم کردن نان از سفره مردم ستمدیده، قرار دادهای آب و نان داری را به کمپانی های سرمایه داری داده است و این پروژه دستاویزی برای تحریمها از جانب امپریالیسم آمریکا و متحدینش گشته است.



رابطه گفته شده است که "هیچ گونه توافقی در زمینه راه حل جامع صورت نمی گیرد مگر آن که در همه زمینه ها توافق حاصل شود." مفهوم این سخنان آن است که اگر جمهوری اسلامی در ۶ ماه آینده به همه خواست های قدرت های طرف مذاکره در رابطه با "اطمینان دهی به جامعه بین الملل درباره فعالیت های منحصرأ صلح آمیز هسته ای" اش گردن نهد و در "همه زمینه ها" با این قدرت ها به توافق نرسد هیچ توافقی هم شکل نخواهد گرفت. اما جدا از این که توافقنامه مزبور در ۶ ماه آینده چه سرنوشتی پیدا کند و به توافقنامه ای "جامع" و "نهائی" ارتقاء یابد و یا به شکست منجر شود با نگاهی به آن چه که جمهوری اسلامی در این مذاکرات به آن تن داده و مقایسه آن با آن چه که به دست آورده می توان فهمید که ادعا های جمهوری اسلامی مبنی بر پیروزی در این جریان و امضای توافقی بر مبنای "بُرد-بُرد" با واقعیت انطباق ندارد.

قبل از مذاکرات ژنو رهبران جمهوری اسلامی تبلیغ می کردند که قصد دارند با توسل به این مذاکرات به لغو تحریم های اعمال شده از سوی شورای امنیت سازمان ملل دست یابند و همچنین همواره تاکید می کردند که هرگز پروژه هسته ای شان را متوقف نخواهند کرد. اما با نگاهی به توافقنامه منتشر شده هر کس فوراً متوجه می شود که اولاً جمهوری اسلامی پذیرفته است که هرگونه غنی سازی اورانیوم بالای ۵ درصد را متوقف نموده و تجهیزات غنی سازی بالای ۵ درصد را برجیند. همچنین پذیرفته است که ذخیره اورانیوم ۲۰ درصدی خود را تا زیر ۵ درصد رقیق نموده و یا آن را به شکلی درآورد که برای غنی سازی بیشتر مناسب نباشد و در ضمن هیچ گونه سانترفیوژی از نسل جدید را برای غنی سازی اورانیوم نصب یا استفاده نکرده و گسترش راکتور اراک را هم متوقف سازد. خلاصه علیرغم همه هزینه های سنگینی که صرف تاسیسات سوخت هسته ای نظیر ، فردو و اراک شده این رژیم عملاً پذیرفته تا این

سر انجام با اعلام به نتیجه رسیدن مذاکرات جمهوری اسلامی با دولت آمریکا و پنج قدرت بزرگ جهان (معروف به ۵+۱)، معنای عملی "نرمش قهرمانانه" ولی فقیه جانیکار جمهوری اسلامی در مقابل چشم همگان قرار گرفت.

این مذاکرات به توافقنامه ای منجر شد که خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ضمن تأیید آن و تشکر از هیئت مذاکره کننده ایران اعلام کرد می تواند "پایه اقدامات هوشمندانه بعدی قرار گیرد." در همین حال باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا نیز در باره توافق حاصله گفت: "برای اولین بار در طول دهه گذشته توانستیم پیشروی برنامه اتمی ایران را متوقف کنیم و بخش های مهمی از آن را به عقب بازگردانیم." رئیس جمهوری آمریکا همچنین تأکید نمود که این توافق شامل "محدودیت های قابل توجه" ای می باشد که عملاً "محتمل ترین مسیرهای ایران به سوی بمب اتمی را قطع می کند." به این ترتیب هر دو طرف این توافقنامه آن را به عنوان پیروزی خود تبلیغ کردند. همچنین هنوز مرکب توافقنامه مزبور خشک نشده بود که وزیر خارجه آمریکا تعبیر حسن روحانی، رئیس جمهور ایران مبنی بر اینکه "توافق اخیر حق غنی سازی اورانیوم ایران را به رسمیت شناخت." را نادرست دانسته و اعلام نمود که: متن توافقنامه نمی گوید که "ایران حق غنی سازی دارد". این سخنان هم به نوبه خود نشان می دهند که سردمداران جمهوری اسلامی قادر نیستند نرمش های خائفانه خود را لاپوشانی کنند مگر این که تفسیر دلخواه خود را از آن توافق نامه ارائه دهند که البته به فوریت هم توسط طرف مقابل تکذیب می شود.

ویژگی اصلی سند مورد توافق دو طرف که به "توافقنامه ژنو" معروف شده است و دو طرف آن را پیروزی خود جا می زنند موقتی بودن آن می باشد. در این توافقنامه تأکید شده که دو طرف در ۶ ماه آینده باید جهت یک "راه حل جامع" گام بردارند و در همین

پروژه ها را تا حد زیادی بی نتیجه رها سازد. ثانیاً تحریم های اصلی چه در رابطه با نفت و چه مبادلات بانکی نه تنها لغو نشده اند بلکه علیرغم توافقات انجام شده باز هم جمهوری اسلامی قادر نخواهد بود ارز حاصل از همین مقدار محدود فروش نفت را کاملاً به دست آورد. البته با به وجود آمدن برخی تسهیلات در رابطه با صنعت اتومبیل سازی و پترو شیمی و غیره در مجموع در طول شش ماه آینده چیزی حدود ۷ میلیارد دلار نصیب جمهوری اسلامی می گردد. تأکید موافقتنامه بر قائل شدن به یک مهلت ۶ ماهه بر این اساس است که توافق صورت گرفته، توافقی موقتی است و دو طرف باید در فاصله ۶ ماه به "توافق جامع" دست پیدا کنند و گرنه همه چیز به روز اول برخواهد گشت. در این توافقنامه که بعداً معلوم شد خود آمریکائی ها هم متن آن را نوشته اند این شش ماه فرصتی است جهت "راستی آزمائی" جمهوری اسلامی و "اعتماد سازی" و بررسی این که آیا جمهوری اسلامی به همه مواردی که پذیرفته عمل می کند یا نه. بنابراین برغم توافقنامه مزبور و علیرغم تبلیغات جمهوری اسلامی که از آن به عنوان "موفقیت هسته ای" یاد می کنند، تحریم هایی که اقتصاد ورشکسته کشور را ورشکسته تر ساخته و مردم رنج دیده ما را با فقر و فلاکت هر چه گسترده تر از پیش مواجه ساخته بود در کل تا ۶ ماه آینده باقی خواهند ماند.

توافقنامه ژنو اما دو مسئله را بار دیگر و با صراحتی باور نکردنی در مقابل چشم همگان قرار داد.

اول اینکه پروژه هسته ای جمهوری اسلامی همان طور که نیرو های انقلابی همواره گفته اند پروژه ای صدر صد در تخالف با منافع مردم و در جهت منافع قدرت های بزرگ می باشد. سردمداران جمهوری اسلامی در شرایطی با تأکید بر این که هدفشان دستیابی به بمب اتم نیست و حتی آن را "حرام" اعلام کردند ،

در خواهد آورد و درست به همین دلیل هم هست که امپریالیست هائی که ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی را "کشور بزرگ وحشت افکن" می نامیدند حال برای حفظ آن به تکاپو افتاده و بار دیگر با امدادهای خود به کمک سرکوبگران حاکم شتافته اند. نکته مهمی که در همین رابطه دولت آمریکا و جمهوری اسلامی سعی در مخفی نگه داشتن آن می کنند این است که اساساً مذاکرات بین آنها در زمان احمدی نژاد یعنی ماه ها قبل از "انتخابات" و روی کار آمدن روحانی به شکل بسیار مخفیانه در تابستان سال ۲۰۱۲ و سپس در مارچ ۲۰۱۳ در سطح نمایندگان بالاترین مقامات دو کشور انجام شده بود. این امر نشان می دهد که شرایط بحرانی گریبانگیر جمهوری اسلامی و خطری که موجودیت این رژیم را از مدتها قبل از روی کار آمدن روحانی تهدید می کرد، برای مقامات آمریکایی و جمهوری اسلامی مطرح و گام برداشتن در جهت تخفیف و پاسخ به آن شرایط بحرانی، حائز اهمیت بوده است.

توافقنامه ژنو قدرت فریبکاری بزرگی در اختیار جمهوری اسلامی گذاشت و به وی امکان داد تا مردم جان به لب رسیده را چشم به راه تغییر وضع به دنبال لغو تحریم ها منتظر نگاهدارد. در حالی که این پروژه سود آور برای امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی بهانه ای بیش برای اعمال تحریم های سودآور از طرف نیروهای امپریالیسم نیست. حتی اگر در این رابطه هم توافق دراز مدتی به وجود آید، موضوعات دیگر مثلاً مسایل مربوط به حقوق بشر که امپریالیست ها علیرغم همه جنایاتشان خود را مدافع آن جلوه می دهند می تواند به عاملی جهت تداوم تحریم ها تبدیل شود و این بار نقض حقوق بشر در ایران ظاهراً به عنوان عامل برجسته اختلاف بین ایران و آمریکا مطرح گردد.

همه واقعیات فوق بار دیگر به روشنی نشان می دهند که چشم دوختن به باصطلاح الطاف امپریالیست ها برای بهبود شرایط زندگی توده های ایران خطاست و راه خلاصی مردم ما از چنگال کرکسان جمهوری اسلامی تنها با مبارزه و اتحاد خودشان امکان پذیر است. تجربه نشان داده که امپریالیست ها و رژیم مزدورشان جمهوری اسلامی دشمنان اصلی توده های ستمدیده ایران بوده و رهائی مردم ما از سلطه این دشمنان به انقلاب خود آنان تحت رهبری طبقه کارگر وابسته است. و به همین دلیل هم به هیچ وجه نباید فریب تبلیغات افراد و نیرو هائی را خورد که مردم را به کمک های امپریالیست ها و سرنگونی رژیم با دخالت آن ها دلخوش می کردند و یا می کنند.

در جریان تحریم نفتی جمهوری اسلامی - که احمدی نژاد آن را کاغذ پاره قلمداد می کرد - میلیارد ها دلار در همین فاصله کوتاه به کشور ضرر وارد شده است ، تازه آمریکائی ها با مباحثات ضرر های وارده به اقتصاد ایران را ۸۰ میلیارد دلار اعلام نموده و تصریح کرده اند که با تحریم نفتی، تهران در حدود یک سال گذشته در نتیجه ناتوانی در فروش نفت ، ۸۰ میلیارد دلار از دست داده است. آمریکائیا همچنین تاکید کرده اند که رژیم جمهوری اسلامی در ۶ ماه آینده ۳۰ میلیارد دلار دیگر هم ضرر خواهد کرد. این واقعیات نشان می دهند که پروژه اتمی رژیم که سردمداران جمهوری اسلامی آن را طرحی ملی و مردمی جلوه می دهند از اساس در تخالف با منافع مردم بوده است.

پروژه پول های کلانی به جیب می زند. سردمداران جمهوری اسلامی درست به خاطر حفظ این شرایط و برای خفه کردن اعتراضات توده ها و مبارزاتشان جهت بهبود شرایط زندگی خود، با شمشیر و در واقع با توسل به ایجاد اختناق شدید در جامعه و وحشیانه ترین سرکوب ها، در مقابل مردم ما ایستاده اند.

از طرف دیگر در ارتباط با مذاکرات ژنو باید به شرایط اقتصادی شدیداً بحرانی جامعه توجه کرد. شرایطی که سردمداران جمهوری اسلامی به خوبی می دانند که در پی خود می تواند "شورش گرسنگان" یعنی خیزش وسیع ترین توده های تحت ستم ایران که از بیکاری وسیع، گرانی و درپردی، عدم برخورداری از دکتر و دارو و بهداشت و غیره شدیداً در رنج و عذاب به سر می برند را موجب شود. چنین واقعیتی است که امروز باعث شده که جمهوری اسلامی خود را در چنان شرایط بحرانی و ناامنی ببیند که برای تداوم حیات ننگین اش جهت خرید فرصت و تخفیف بحران حاکم بر جامعه آشکارا به هر خفتی تن دهد و حتی سازش های خائفانه را هم موفقیت و "نرمش فهرمانانه" قلمداد کند که خود بیانگر وضع خفت باری است که این رژیم در آن گرفتار آمده و از این طریق می کوشد تا زمان خیزش های توده ای را به عقب اندازد. تنها نگاهی به رشد روز افرون توسل به اعدام زندانیان و نمایش چوبه های دار در خیابان ها و میدان های ورزشی، خود گویای اوضاع متزلزل جمهوری اسلامی است. امری که بروشنی نشان می دهد که سردمداران این رژیم در وحشت از خیزش توده های ستمدیده چاره ای جز تشدید جو رعب و وحشت در جامعه و تلاش برای گرفتن "تضمین امنیتی" از اربابان خود ندارند. چرا که خود می دانند که شورش گرسنگان ناقوس مرگ جمهوری اسلامی را به صدا

به راه اندازی این پروژه پرداختند که ایران بر روی دریائی از نفت قرار گرفته و با کمترین هزینه قادر خواهد بود سوخت مورد نیاز خود را از منابع فسیلی مهیا کند.

دوم این که جهت راه اندازی این پروژه تاکنون هزینه های زیادی از بودجه مملکت صرف شده که طی آن رژیم جمهوری اسلامی به قیمت کم کردن نان از سفره مردم ستمدیده ما، قرار دادهای آب و نان داری را در اختیار کمپانی های سرمایه داری قرار داده است، و از طرف دیگر پروژه دستاویزی برای تحریم نفتی و دیگر تحریم ها از جانب امپریالیسم آمریکا و متحدینش گشته که این امر نیز به نوبه خود باعث سودهای فراوان برای این امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران به قیمت افزایش فقر و بدبختی در میان توده های مردم گشته است. تنها توجه به این واقعیت که در جریان تحریم نفتی جمهوری اسلامی - که احمدی نژاد آن را کاغذ پاره قلمداد می کرد - میلیارد ها دلار در همین فاصله کوتاه به کشور ضرر وارد شده است ، بیان گر این امر است. تازه آمریکائی ها با مباحثات ضرر های وارده به اقتصاد ایران را ۸۰ میلیارد دلار اعلام نموده و تصریح کرده اند که با تحریم نفتی، تهران در حدود یک سال گذشته در نتیجه ناتوانی در فروش نفت ، ۸۰ میلیارد دلار از دست داده است. آمریکائی ها همچنین تاکید کرده اند که رژیم جمهوری اسلامی در ۶ ماه آینده ۳۰ میلیارد دلار دیگر هم ضرر خواهد کرد. همه این واقعیات نشان می دهند که پروژه اتمی رژیم که سردمداران جمهوری اسلامی آن را طرحی ملی و مردمی جلوه می دهند از اساس در تخالف با منافع مردم بوده است.

به طور کلی، با پروژه اتمی جمهوری اسلامی، تا کنون چه از طریق خرید تجهیزات مورد نیاز از کمپانی ها و انحصارات امپریالیستی و چه از طریق تحریم هائی که به این بهانه بر اقتصاد کشور تحمیل گشته میلیارد ها دلار از منابع کشور به جیب انحصارات امپریالیستی ریخته شده است. می بینیم پروژه ای که در هر کشوری با چند میلیارد دلار سرمایه گذاری به نتیجه می رسید ، تحت سیاست های جمهوری اسلامی چیزی حدود ۱۵۰ میلیارد دلار هزینه بر داشته است و با این همه هنوز هم این پروژه به سرانجام نرسیده است.

نتیجه پروژه اتمی برای جامعه ایران گسترش فقر و فلاکت و خانه خرابی و درپردی کارگران و توده های زحمتکش کشور بوده است و توسل به آن و اصرار در ادامه آن تنها از یک رژیم مزدور ساخته بود، رژیم مزدوری که کشور را عرصه چپاولگری امپریالیست ها کرده و خود نیز از قبل این

۲۱ آذر، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان! (اشرف دهقانی)



تصویر گروهی از فدائیان در آذربایجان



جمعی از رهبران و فعالان فرقه (پیشه وری در وسط) در زیر عکسهای
ستار خان، باقر خان، شیخ محمد خیابانی و حیدر عمو اوغلی

تشکل و تحرّج پیدا نمودند- از جمله حزب توده هم در سال ۱۳۲۱ در چنین شرایطی شکل گرفت. در آذربایجان حتی با حضور ارتش سرخ شوروی شرایط مبارزاتی مساعد تری به وجود آمد، به طوری که پیش از تشکیل فرقه دموکرات، مبارزه توده ها به خصوص دهقانان در مناطق روستائی در آذربایجان رشد و گسترش زیادی یافت و در مناطقی حتی جنبش های مسلحانه پا گرفتند. در کتاب "تاریخ نوین ایران" (نوشته م.س. ایوانف، پروفیسور تاریخ در دانشگاه مسکو-ص ۱۰۸) با اشاره به رشد و گسترش مبارزات توده ها، گفته شده است که: "طبق آمار مطبوعات ایران، فقط در ماه اکتبر سال ۱۹۴۵ دستجات مسلح محافل ارتجاعی و ژاندارمری و پلیس در حدود ۱۰۰ نفر را کشته و ۱۰۰۰ نفر را بازداشت کردند که اغلب شان از دهقانان آذربایجان بودند." همچنین در کتاب یاد شده از "گروه هائی به اسم فدائیان" (۱) نام برده شده که برای دفاع از منافع دهقانان در مقابل ملاکین فئودال و از میان خود دهقانان شکل گرفته و به طور مسلحانه مبارزه می کردند. رفیق بیژن جزنی نیز در کتابی که عنوان "طرح جامعه شناسی و میانی استراتژی جنبش انقلابی ایران" را دارد به بعضی از این جنبشها اشاره کرده و "پارتی ها" را "مهمترین" آنها خوانده و می نویسد: "این جنبش در سال های ۲۱ تا ۲۴ در سراب و قره داغ جریان داشت." وی همچنین از جنبشی یاد می کند که به رهبری مبارزی به نام غلام حسین خان شوش باشی ابتدا در مراغه آغاز به کار کرد و بعد به بناب و آذرشهر نیز گسترش یافت. بر اساس همین منبع، در این جنبش چند صد نفر به عنوان سوار مسلح فعالیت داشتند و عمدتاً به مصادره انبار مالکان فئودال منطقه می پرداختند. (۲)

این واقعیات، وجود آشکار زمینه های مبارزاتی در آذربایجان قبل از تشکیل فرقه دموکرات را آشکار می سازد. تازه فرقه

آذربایجان و وقایع سال های ۱۳۲۵-۱۳۲۴ تشخیص داده خواهد شد.

از آنجا که دو رویداد تاریخی مورد نظر در متن جنگ جهانی دوم و در ارتباط با آن به وجود آمده ابتدا توضیح کوتاهی در این مورد ضروری است. همانطور که می دانیم جنگ جهانی دوم را هیتلر به منظور کسب مناطق نفوذ و بازار های بیشتر و به دست آوردن مستعمرات از یک طرف و نابودی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی از طرف دیگر برپا کرد. بنابراین جنگ علاوه بر اروپا بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در سطح جهان را نیز در بر گرفت. در جریان این جنگ، دو جبهه متحدین و متفقین به وجود آمدند. شوروی به رهبری استالین در جبهه متفقین همراه با انگلیس و فرانسه در مقابل هیتلر و متحدینش (ایتالیا و ژاپن) قرار گرفت. در سال ۱۳۲۰ متفقین برای تقویت جبهه خود در مقابل هیتلر، تصمیم به پیاده کردن نیروی نظامی در ایران گرفتند. در نتیجه، نیروهای شوروی از شمال و نیروهای بریتانیا از جنوب وارد ایران شدند. در اثر این امر بساط حکومت دیکتاتوری رضا شاه که دست نشاندۀ امپریالیسم انگلیس در ایران بود در سوم شهریور ۱۳۲۰ با تبعید وی به جزیره موریس در آفریقا، برچیده شد- هر چند انگلیس بلادرنگ پسر وی مجد رضا شاه را به جای او بر تخت سلطنت نشاند.

با از بین رفتن دیکتاتوری سهمناک رضا شاه در جامعه و در حالی که حکومت جانشین شدیداً درگیر تضادها و کشمکش های داخلی خود بود و حکومتی بسیار ضعیف محسوب می شد، همچنین در شرایطی که نیروهای استعمارگر امپریالیستی سرگرم جنگ با خود بودند، برای مردم تحت ستم ایران شرایط کاملاً مساعد مبارزاتی در کل جامعه به وجود آمده بود. در چنین شرایطی از یک طرف مبارزات مردم رشد و گسترش یافت و از طرف دیگر نیروهای سیاسی جامعه امکان

۲۱ آذر یادآور دو رویداد تاریخی در آذربایجان می باشد که با نام "فرقه دموکرات آذربایجان" همراه است.

درمورد این دو واقعه تاریخی و فرقه دموکرات آذربایجان در رأس این وقایع تا کنون مطالب زیادی نوشته شده است. ولی اگر هدف از بررسی مسایل تاریخی گذشته دست یابی به درس های نهفته در آنها به منظور حل مسایل امروز و فرداست، این مقصود از همه آن نوشته ها حاصل نمی شود. در این میان اما به جرأت می توان گفت که درست ترین و واقع بینانه ترین موضع و برخورد به وقایع آن سالها را باید در نوشته چریک فدائی خلق، رفیق علیرضا نابدل به نام "آذربایجان و مسئله ملی" جستجو کرد. در حالی که در اغلب نوشته های مربوط به فرقه دموکرات و وقایع تاریخی مربوط به ۲۱ آذر، مسئله اساساً درست مطرح نشده و در نتیجه به اصل موضوع هم پرداخته نشده است.

نکته مهم دیگر این است که به هنگام بررسی در مورد این دو رویداد تاریخی، که یکی در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ و دیگری در روز ۲۱ آذر در سال ۱۳۲۵ رخ داده اند، باید توجه کرد که آنها نیز همانند هر واقعه تاریخی دیگر از طرف نیروهای مختلف مورد تحریف قرار گرفته اند. به خصوص از آنجا که در این مورد پای اتحاد جماهیر شوروی در آن سالها هم در میان است، تحریفات چه از موضع ضد کمونیستی و چه از مواضع خرده بورژوازی آنها در اشکال مختلف وسعت زیادی دارند. بنابراین با توجه به انبوه نوشتجات بر اساس مواضع ضد کمونیستی و یا غیر کمونیستی در این زمینه، جهت دست یابی به حقیقت اکیداً لازم است خود واقعیت و رویدادهای رخ داده غیرقابل انکار مورد توجه قرار گرفته و بدون هرگونه پیش داوری مورد قضاوت واقع شوند. در این مسیر، موضع کمونیستی نیز در برخورد به فرقه دموکرات

آمده بود، به نفع مردم آذربایجان و نه فقط آنها بلکه به نفع همه کارگران و دهقانان و توده های محروم و رنجیده سراسر ایران چه استفاده ای کرد؟ چه می توانست و می بایست کند و چه کرد و چه نکرد. اما، برداشت یا تحلیل از نیت شوروی در آذربایجان هر چه بوده باشد- به شرط متکی بودن بر فاکت های عینی- تنها برای تشخیص وضعیت دولت شوروی در این مقطع حائز اهمیت است، امری که البته به هنگام بررسی فعالیت های فرقه دموکرات به طور مستقل، آن را هم باید مورد توجه قرار داد. اصل مطلب این است که با تمرکز صرف روی یک عامل خارجی نمی توان از حرکت و جنبشی که طی یک سال در آذربایجان جریان داشت به یک جمع بندی درست دست یافت و از تجارب تاریخی آن برای هموار کردن راه آینده سود جست.

با از بین رفتن دیکتاتوری سهمناک رضا شاه در جامعه و در حالی که حکومت جانشین شدیداً درگیر تضادهای و کشمکش های داخلی خود بود و حکومتی بسیار ضعیف محسوب می شد، همچنین در شرایطی که نیروهای استعمارگر امپریالیستی سرگرم جنگ با خود بودند، برای مردم تحت ستم ایران شرایط کاملاً مساعد مبارزاتی در کل جامعه به وجود آمده بود. در چنین شرایطی از یک طرف مبارزات مردم رشد و گسترش یافت و از طرف دیگر نیروهای سیاسی جامعه امکان تشکل و تحزب پیدا نمودند. پیش از تشکیل فرقه دموکرات، مبارزه توده ها به خصوص دهقانان در مناطق روستایی در آذربایجان رشد و گسترش زیادی یافت و در مناطقی حتی جنبش های مسلحانه پا گرفتند.

اگر به شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران در دوره مورد بحث رجوع کنیم می بینیم که امپریالیست های انگلیس و آمریکا که فتوادل ها و بورژوازی کمپرادور پایگاه اصلی آنها را در ایران تشکیل می دادند، اصلی ترین دشمنان مردم ایران بودند. در این زمان که اکثریت مردم در دهات زندگی می کردند، سیستم فتوادالی در دهات ایران حاکم بود و در شهرها نیز کارگران و خرده بورژوازی شهری تحت ظلم و ستم بورژوازی کمپرادور که بیشتر وارد کننده کالاهای امپریالیستی به ایران و صادر کننده فراورده های خام به خارج بود قرار داشتند. چنین بود که مبارزه برای از بین بردن این دو طبقه ستمکار و استثمارگر که قدرتهای امپریالیستی به آنها تکیه داشتند، اصلی ترین وظیفه نیروهای انقلابی را تشکیل می داد که بدون آن نه امکان تحقق خواسته های طبقاتی توده های تحت ستم ایران وجود داشت و نه مسائلی چون مسئله ملی قابل حل بود. اما بنا به شرایط تاریخی- جهانی در آن مقطع، انجام این وظیفه تنها با وجود یک رهبری پرولتری امکان پذیر بود (هم امروز نیز با همه تغییرات بزرگی که در این فاصله زمانی رخ داده این حکم کماکان صادق است). در چنین شرایطی واضح است که اگر فرقه دموکرات یک نیروی پرولتری و واقعاً کمونیست بود می بایست در حالی که برای تحقق حقوق ملی مردم آذربایجان مبارزه می نمود و در این راستا سیاست های خود را به گونه ای تنظیم می کرد که درست برخلاف سیاست های تفرقه افکنانه رضا شاه موجب اتحاد ملیت های ایران با همدیگر می شد، به عنوان وظیفه اصلی خود شعارهای معین طبقاتی را در ارتباط با کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهر مطرح و با تکیه بر نیروی توده ها در جهت تحقق آنها گام بر می داشت. این کاری بود که کمونیست های چین در شرایط اقتصادی- اجتماعی تا حدودی مشابه با ایران، در کشور خود انجام دادند. کمونیست های چین تحت رهبری مائوتسه دون در حین انجام کار

دموکرات خود در بطن یک شرایط مساعد تر مبارزاتی شکل گرفت. این تشکل در شرایطی به وجود آمد که شکست هیتلر و متحدین در پایان جنگ جهانی دوم و به ویژه پیروزی ارتش سرخ که کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان و از جمله در آذربایجان آن را پیروزی خود می دانستند، شور و امید و جوشش مبارزاتی زیادی را در میان توده ها ایجاد کرده بود.

رهبر و مسئول اصلی فرقه دموکرات، میرجعفر پیشه وری بود که قبلاً در جنبش گیلان و تشکیل حزب کمونیست ایران فعالانه شرکت داشت و ۱۲ سال از عمرش را در زندانهای رضا شاه گذرانده بود. پس از تشکیل فرقه دموکرات، همه نیروهای حزب توده در آذربایجان به آن پیوستند و حزب توده تشکیلات آذربایجان خود را منحل کرد. به این ترتیب ترکیب نیروهای تشکل دهنده فرقه دموکرات، فرقه ای ها و توده ای ها بودند. باید دانست که کارگران و توده های محروم آذربایجان با توجه به اطلاعاتی که از رفاه و آزادی هم طبقه ای های خود در شوروی داشتند با علاقه وافر به کشور شورواها می نگریستند. بر این اساس، فرقه دموکرات نیز که روی رفح ستم ملی در آذربایجان تأکید داشت و ظاهر چپ به خود می گرفت، در فقدان یک سازمان واقعاً کمونیستی در میدان مبارزه، در نزد توده مردم همچون بلشویک ها به عنوان یک جریان کمونیستی تلقی شد. (۲) توده های ستمدیده آذربایجان از دهقانان گرفته که در زیر ظلم و جور بی حد و حصر فتوادل ها به سر می بردند تا کارگران و زحمتکشان و توده های محروم شهری که زیر سلطه بورژوازی کمپرادور بیست سال سرکوب و اختناق و فشارهای غیرقابل تحمل رژیم وابسته به امپریالیسم رضا شاه را تحمل کرده بودند با آغوش باز از فرقه دموکرات استقبال کرده و آن را مورد حمایت خود قرار دادند. این توده ها با گرد آمدن به دور فرقه در حالی که امید و انتظار رهبری مبارزات خود علیه دشمنانشان توسط این تشکل را داشتند با قدرت خود به آن نیرو و اعتبار بخشیدند. همه این واقعیات در عین حال به طور مؤکد بیانگر آن است که برای فعالیت انقلابی فرقه دموکرات در آذربایجان جهت سازماندهی و رهبری مبارزات توده ها در جهت تحقق خواسته های آنان زمینه کاملاً بکری وجود داشت.

در اینجا باید به ادعاهائی هم، چه از جانب نیروهای ضد کمونیست و چه نیروهای ماهیت خرده بورژوائی (حال با هر ادعائی)، اشاره کرد که تشکیل فرقه دموکرات را خلق الساعه و به "فرموده" شوروی برای تأمین منافع آنها تلقی کرده و فرقه دموکرات را آلت دست شوروی می خوانند. اما صرفنظر از این که مناسبات فرقه دموکرات با شوروی از چه ماهیتی برخوردار بود، این برداشت، با قائل شدن خصلت نوکری و مزدوری برای رهبران فرقه که گویا تماماً به "فرموده" عمل می کردند

و با آلت دست خواندن فرقه دموکرات، در حالی که از یک طرف این تشکل سیاسی را یک جریان غیر اصل و بی ریشه معرفی کرده و می گوید، از طرف دیگر مسئولیت عملکردهای فرقه دموکرات را هم نه با خود آن بلکه با شوروی توضیح میدهد. در حالی که برخورد درست و واقع پیمانه ایجاب میکند که فرقه دموکرات را اولاً در ارتباط با جنبشی که در سراسر آذربایجان جریان داشت مورد بررسی قرار داد و ثانیاً به این نیروی سیاسی با عملکردها و مسئولیت های خودش برخورد نمود. در مورد شوروی نیز- صرفنظر از اینکه چه تحلیلی از نیت و چشم اندازهای آن در ایران وجود داشته باشد- تا آنجا که موضوع بر سر بررسی و شناخت فرقه دموکرات آذربایجان است اساساً باید واقعیت عملکردهای شوروی در رابطه با مردم آذربایجان و فرقه دموکرات مورد توجه قرار گیرد. آیا شوروی با ارتش سرخ اش در آذربایجان، در طرف توده های محروم این دیار قرار داشته و عملاً به مبارزه آنان با دشمنانشان یاری می رساند و یا عکس این امر صادق است؟ آیا حضور ارتش سرخ در آذربایجان باعث تقویت مبارزات کارگران و دهقانان و دیگر توده های ستمدیده گشته بود و یا آنها با حضور خود در این دیار مانعی در مقابل رشد مبارزات این اقشار و طبقات به وجود آورده بودند؟ واقعیت این است که حتی مرتجع ترین دشمنان توده ها نیز نمی توانند کمک های شوروی به توده های ستمدیده و یا به فرقه دموکرات آذربایجان را انکار کرده و اعتراف نکنند که حضور ارتش سرخ در آذربایجان، رشد و گسترش مبارزات توده های تحت ستم را تسهیل نمود. بنابراین، **طرح درست مسئله در مورد فرقه دموکرات باید این باشد که فرقه از وضعیت طلانی ای که به دلیل ضعف حکومت مرکزی (که به خصوص در آذربایجان به دلیل حضور ارتش سرخ عملکرد چندانی نداشت) از یک طرف و کمک های شوروی به جنبش آذربایجان و در صحنه مبارزه بودن توده ها و پشتیبانی وسیع آنها از فرقه دموکرات از طرف دیگر به وجود**

دموکرات با نیروهای حکومت مرکزی در آذر ماه سال ۱۳۲۴ همچنین رجوع شود به "فرقه دموکرات آذربایجان، منصور پورمؤذن- تاریخ ایران". (۵)

در ضمن این اظهار نظر، قبل از هر چیز خوف و وحشتی که ارتش سرخ در دل نیروهای مسلح دولت مرکزی به وجود آورده بود را به نمایش می گذارد.

این پروسه را هم باید ذکر کرد که فرقه دموکرات، ابتدا دست به انتخابات "انجمن ایالتی" زد. این انتخابات البته از طرف دولت مرکزی شاه غیرقانونی اعلام شد. اما برخورداری فرقه دموکرات از حمایت و پشتیبانی توده ای و سازمان یابی نیروی مسلحی که به عنوان "فدائی ها"، ارتش فرقه را تشکیل دادند و پشتیبانی ارتش سرخ، این امکان را به فرقه دموکرات داد که با احساس قدرت، واقعی به دولت مرکزی نگذاشته و حتی کار را به آنجا رساند که "انجمن ایالتی" خود را مجلس ملی آذربایجان نامید و در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ یک دولت خودمختار در آذربایجان تشکیل و وجود آن را تحت عنوان "حکومت ملی آذربایجان" رسماً اعلام نمود.

هدف از تشکیل حکومت ملی در آذربایجان نه فقط در بیانیه ۱۲ شهریور بلکه در دیگر اسناد مربوط به این حکومت و در نطق های پیشه وری و دیگر دست اندر کاران فرقه نیز به طور آشکار تشریح شده است. رسمیت دادن به زبان ترکی یکی از مهمترین هدف های این حکومت بود. رهبران فرقه همواره تأکید داشتند که از نظر آنها زبان یکی از مسایل اساسی و حیاتی مردم آذربایجان است. همچنین پیشه وری که قبلاً - نظیر بسیاری از "توده ای" های آن دوره- به مبارزه پارلمانی امید بسته بود و به عنوان نماینده مردم تبریز به مجلس شورای ملی راه یافته ولی اعتبار نامه اش در مجلس مورد تصویب قرار نگرفته بود، حال بر این نظر بود که "تهران مرکز ارتجاع و استبداد است و ارتجاع تهران همیشه علیه آذربایجان بوده و همواره سعی کرده است غرور ملی آذربایجانی ها را در هم بشکند؛ و ارتجاع تهران بر قهرمانان آذربایجان همچون ستار خان و شیخ مجد خیابانی ستم های زیادی روا داشته و آنها را کشته است" (نقل به معنی از نطق پیشه وری در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۲۴). همه اینها بیانگر آن است که این حکومت ملی به جای مرزبندی با فئودال ها و بورژوازی کمپرادور (چه تهرانی بوده باشند و چه آذربایجانی)، با تهران (به عنوان مرکز ارتجاع و استبداد) مرزبندی کرده و موجودیت خود را با چنین هویتی (با آذربایجانی که گویا نه ارتجاع و نه مستبد داشت) مشخص می کند.

بنابراین این حکومت با حفظ سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود و در جنب چهار جویی، خواهان آن بود که علاوه بر تحقق حقوق ملی مردم آذربایجان و رسمیت دادن به زبان ترکی، به

فرقه دموکرات اساساً مبارزه طبقاتی با بورژوازی کمپرادور و فئودال ها را به کناری نهاد. آنهم در شرایطی که خود دهقانان به پا خاسته و برای کسب زمین مبارزه می کردند. به این ترتیب فرقه دموکرات در واقع، از انجام اصلی ترین وظیفه ای که در آن شرایط بر عهده یک نیروی انقلابی قرار داشت شانه خالی کرد. در عوض در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ طی بیانیه ای آشکار شد که اصلی ترین هدف فرقه دموکرات به دست آوردن خود مختاری در آذربایجان در چهارچوب سلطه حکومت دست نشانده انگلیس در ایران و انجام اصلاحاتی چند در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و رسمیت دادن بزبان ترکی در آذربایجان می باشد. بعد هم که حکومت ملی تشکیل شد همین برنامه را در دستور کار خود قرار داد.

این واقعیتی است که یک حکومت تنها با برخورداری از نیروی نظامی متعلق به خود و با تکیه بر آن می تواند برپا شود. اما فرقه دموکرات در شرایطی خواست خودمختاری را از دولت مرکزی طلب می کرد که از خود دارای نیروی نظامی نبود. واقعیت این است که فرقه با تکیه بر ارتش سرخ چنین خواستی را مطرح و بعد علیرغم همه مخالفت های دولت مرکزی و حامیان امپریالیست آن دولت (انگلیس و آمریکا) با برپائی یک حکومت ملی در آذربایجان آن خواست را به مرحله عمل در آورد. پروسه برپائی این حکومت به این صورت بود که مدت کوتاهی پس از تشکیل فرقه دموکرات و اعلام خواست خودمختاری و متعاقب آن انجام اقدامات سیاسی دیگر، با کمک های تسلیحاتی ای که ارتش سرخ در اختیار آنان قرار داده بود توده های وابسته به فرقه مسلح شده و در نقاط مختلف آذربایجان مراکز نظامی دولت مرکزی را مورد حمله قرار دادند. در مقابل این حملات هر چند در مواردی مقاومت هائی صورت گرفت (مثلاً در پادگان ارومیه و یا برخی از مالکین فئودال مستقلاً با دستجات مسلح خود در میانه و زنجان به درگیری با نیروهای فرقه پرداختند)، اما خیلی از مراکز نظامی رژیم شاه بدون مقاومت تسلیم شدند و در نتیجه همه مراکز نظامی در آذربایجان به تصرف "فدائیان" فرقه دموکرات در آمد. نیروهای مسلح رژیم شاه در خود تبریز، مرکز آذربایجان بدون هیچ مقاومتی تسلیم نیروهای نظامی فرقه شدند. بعدها سرتیپ درخشانی، فرمانده لشکر ۳ آذربایجان که به نیروهای تحت فرمان خود دستور داده بود تا در مقابل فرقه دموکرات اسلحه های خود را به زمین بگذارند، در خاطرات خود نوشت: "لشکر آذربایجان تنها با پیشه وری و یارانش طرف نیست، افسران پادگان تبریز هم به خوبی می دانستند که طرف ما ارتش زورمند و سرمست و مغرور از باده فتح برلین و فاتح جنگ جهانی دوم می باشد." (برگرفته از : "گوشه ای از جنایات فرقه دموکرات به روایت فرمانده لشکر تبریز در سال ۱۳۲۴". در مورد درگیری های نظامی فدائیان فرقه

انقلابی در میان کارگران به بسیج و سازماندهی نیروی دهقانان پرداخته و با کمک خود آنان به جنگ فئودال ها رفتند و در طی جنگ، زمین ها را از دست فئودال ها گرفته و بین دهقانان تقسیم کردند. با انجام چنین اقدامات انقلابی و در پروسه از بین بردن فئودالیسم در آن کشور، کمونیست های چین نیروی انقلابی توده های روستائی را به طرف خود کشیده و موفق به تشکیل ارتش خلق شدند. با اتکاء به چنین ارتشی بود که حزب کمونیست چین علاوه بر فئودال ها با بورژوازی کمپرادور و امپریالیست ها نیز در کشور خود جنگیده و آنها را شکست داد.

حال باید دید که فرقه دموکرات در شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران و در شرایط سیاسی موجود (در شرایط ضعف شدید حکومت مرکزی که همانطور که اشاره شد به خصوص در آذربایجان چندان قدرت عمل نداشت و در حالی که از حمایت و پشتیبانی کامل ارتش سرخ شوروی هم برخوردار دار بود- ارتشی که به یمن قهرمانی ها و فداکاری های بی نظیر پرولتاریا و زحمتکشان این کشور به عنوان فاتح جنگ جهانی، خوفی در دل امپریالیست ها و وابستگانش به وجود آورده بود) چه کرد و به طور مشخص مبارزات توده های دلیر و مبارز آذربایجان را به چه مسیری رهبری نمود! با طرح مسئله به این صورت درست، وقتی به واقعیت رجوع کنیم می بینیم که **فرقه دموکرات اساساً مبارزه طبقاتی یا بورژوازی کمپرادور و فئودال ها را به کناری نهاد. به خصوص به خواست و مبارزه دهقانان واقعی نهاد- آنهم در شرایطی که خود دهقانان به پا خاسته و برای کسب زمین مبارزه می کردند. به این ترتیب فرقه دموکرات در واقع، از انجام اصلی ترین وظیفه ای که در آن شرایط بر عهده یک نیروی انقلابی قرار داشت شانه خالی کرد.** در عوض این تنها تشکل وسیع سیاسی در آذربایجان، حل مسئله ملی مردم آذربایجان را در سرلوحه کار خود قرار داد. در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ طی بیانیه ای آشکار شد که اصلی ترین هدف فرقه دموکرات به دست آوردن خود مختاری در آذربایجان در چهارچوب سلطه حکومت مرکزی دست نشانده انگلیس در ایران و انجام اصلاحاتی چند در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و رسمیت دادن به زبان ترکی در آذربایجان می باشد. بعد هم که حکومت ملی تشکیل شد همین برنامه را در دستور کار خود قرار داد. (۴) اما، این یک برنامه اصلاح طلبانه بود که فرقه دموکرات با آن، نیروی توده های انقلابی که برای تغییر مناسبات ظالمانه حاکم بر جامعه به پا خاسته بودند را در جهت تحقق آن به کار گرفت.

به درستی گفته شده است که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" (این سخن نغز از مائوتسه دون می باشد) و

انجام اصلاحاتی در جهت بهبود شرایط زندگی مردم آذربایجان پرداخته و در حوزه های اقتصادی، فرهنگ، بهداشت و آباد سازی شهرها دست به اقداماتی زند.

حکومت ملی آذربایجان در طی یک سالی که بر سر کار بود، در جهت تحقق اهداف فوق قدم های عملی برداشت- هر چند که تحقق آن اهداف پاسخگوی مسایل اصلی و اساسی توده های تحت ستم آذربایجان نبود. در واقع در شرایطی که مسائل و معضلات توده های تحت ستم و استثمار نیاز به برخورد ریشه ای و تغییر بنیاد اقتصادی موجود داشت، آنچه که انجام شد صرفاً رفرمهایی در راستای پاسخگویی به برخی از نیازهای مردم بود. با این حال پس از ۲۰ سال حاکمیت ضدخلقی رضا شاه و تحمل دیکتاتوری و اختناق شدید، پس از ۲۰ سال تحمل شدیدترین توهین و تحقیر ملی از طرف ارتجاع نژاد پرست حاکم، توده های تحت ستم آذربایجان اقداماتی را تجربه می کردند که حتی امروز هم یادآوری آنها باعث می شود که هر انسان مترقی و آزادیخواه شور و شغف توده های دلاور آذربایجان را در آن زمان کاملاً احساس کند.

تحت حاکمیت حکومت ملی، زبان ترکی در آذربایجان رسمیت یافت که در نتیجه آن نه فقط غرور ملی به مردم آذربایجان پس از سالها مواجهه با فشارهای شدیداً ارتجاعی شوینیسف فارس رضا شاهی باز گردانده شد بلکه این امر علاوه بر دیگر تأثیرات مثبت خود، به خصوص با توجه به نشر و تبلیغ و ترویج برخی از آثار مترقی و کمونیستی در آذربایجان در ارتقای آگاهی کارگران و زحمتکشان بسیار مؤثر افتاد. نامگذاری خیابان ها و مراکز مختلف به نام قهرمانان مردم ایران چون ستار خان و نصب مجسمه های آنان در شهر در ردیف انجام کارهای ملی قرار داشت. (۶) برای آباد سازی شهرها اقدام شد، از جمله آسفالت کردن خیابان ها و احداث خیابانهای جدید، ایجاد باغ و فضای سبز در شهر تبریز و تعمیر بعضی جاده ها و غیره کارهایی بود که با انجام آنها در عین حال با بیکاری نیز مبارزه می شد. پائین آوردن قیمت ارزاق، سر و سامان دادن به سیستم آبرسانی (در تبریز)، توجه به بهداشت عمومی و ایجاد بیمارستان و درمانگاه، بهبود شرایط کار کارگران، مبارزه با بیسوادی، کوشش در شرکت دادن زنان در کارهای اجتماعی و قائل شدن حق رأی برای آنان (امری که برای اولین بار در ایران صورت می گرفت)، ایجاد دانشگاه با سه دانشکده کشاورزی، پزشکی و تعلیم و تربیت با انجام کارهای فرهنگی مختلف، راه اندازی تئاتر و سینما که کارگران و زحمتکشان نیز به آن مکان ها راه یافتند، راه اندازی رادیو و بعضی کارهای دیگر به نفع مردم، از جمله اقدامات حکومت ملی در آذربایجان بود. جای تردید نیست که بسیاری از این اقدامات نظیر برقراری حق

بیمه برای کارگران و یا برخوردار کردن زنان از حق رأی، با تأثیر گیری از اتحاد جماهیر شوروی و در شرایط بین المللی ای که سوسیالیسم در سطح جهان در میان افکار عمومی کاملاً مقبولیت یافته و گرایش شدیدی نسبت به آن وجود داشت، عملی گردید. با این حال از آنجا که دفاع از حقوق ملی مردم آذربایجان در مرکز توجه فرقه دموکرات قرار داشت، همه اقدامات یاد شده با رواج تبلیغاتی صورت می گرفت که در آن ملیت و ملیت خواهی آذربایجانی نقش اول را بازی می کرد. در این رابطه و با توجه به هدف کلی ای که فرقه دموکرات در مقابل خود گذاشته بود، رفیق نابدل با مراجعه به "ساختمان سیاسی" فرقه و ابراز این نکته که فرقه "با آن ساختمان سیاسی اش" فقط یک "نظم بوروکراتیک" می توانست برقرار کند و نه چیز دیگر، می نویسد: "اما برای تحکیم این نظام می بایست احساسات ملی مردم تقویت می یافت و به سوی فرقه به حرکت در می آمد. بخش مهمی از این وظیفه به عهده ادبیات بود. در تبریز انجمنی از شاعران که چنین اندیشه و بیانی داشتند تشکیل شد و به نحو سازمان یافته ای به تبلیغ ناسیونالیستی آذربایجانی پرداختند." (نقل از "آذربایجان و مسئله ملی"، قسمت جنبش دموکراتیک سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴)

حکومت ملی در مورد دهقانان نیز در اساس به همانگونه رفتار کرد که در بیانیه ۱۲ شهریور فرقه دموکرات قید گردیده بود. در آنجا چنین گفته شده بود: **"بنیانگذاران فرقه دموکرات آذربایجان بخوبی می دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی تواند جنبشی را که در میان دهقانان بوجود آمده، نادیده بگیرد و به همین خاطر فرقه سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاجات دهقانان اقدامات اساسی انجام دهد. مخصوصاً تعیین حدود مشخص روابط بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیهاتهای غیر قانونی که توسط برخی از اربابان گرفته می شود یکی از وظایف فوری فرقه دموکرات است. فرقه سعی خواهد کرد این مسئله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش نمایند. زمینهای خالصه و زمینهای متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک و فرار کرده اند و محصول دسترنج مردم آذربایجان را در تهران و سایر شهرها مصرف می کنند، چنانچه بزودی مراجعت نمایند، بنظر فرقه دموکرات باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که بخاطر عیش و نوش خود ثروت آذربایجان را به خارج می برند، آذربایجانی نمی دانیم. چنانچه آنها از بازگشت به**

آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه بر این فرقه خواهد کوشید که بطور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید" (تأکیدها از نویسنده این سطور است)

باید دانست که فرقه دموکرات همانند حزب توده رسماً اعلام می کرد که مالکیت خصوصی را محترم می شمارد. بر این مینا آنها خواهان لغو مالکیت اربابان ده نبودند و در نتیجه برخلاف تبلیغاتی که امروز این طور جلوه می دهند که گویا فرقه دموکرات در دهات آذربایجان اصلاحات ارضی کرد، واقعیت این است که آنها حتی در اندیشه انجام این کار هم نبودند. به همین خاطر هم هیچوقت خواهان اصلاحات ارضی و تقسیم زمین در میان دهقانان نشدند و همواره از تنظیم رابطه بین دهقان و ارباب در شکل به اصطلاح "عادلانه" صحبت می کردند، و به طوری که در بیانیه ۱۲ شهریور هم قید شده حداکثر حذف بعضی از مالیات ها که به قول خودشان "توسط برخی از اربابان گرفته می شود" را در دهات در نظر داشتند. در عمل هم بنا بر همان بیانیه، زمین های مالکینی که از آذربایجان به تهران فرار کرده بودند - آنهم بعد از آن که فرقه دموکرات به آنها اخطار کرد که اگر باز نگردند املاکشان را از دست خواهند داد- و نیز زمین های خالصه از طرف فرقه دموکرات بین دهقانان تقسیم گردید. اتفاقاً خودداری از پاسخگویی به خواست دهقانان و عدم مبارزه برای از بین بردن فئودالیسم در دهات، یکی از ایرادات اساسی فرقه دموکرات آذربایجان بود. در واقع، رهبران فرقه دموکرات علیرغم خواست دهقانان برای راندن اربابان از دهات و صاحب زمین شدن و در حالی که خود "جنبشی را که در میان دهقانان بوجود آمده" (نقل از بیانیه خود فرقه)، بود را می دیدند، از قدرت "حکومت ملی" در حفظ روابط ارباب- رعیتی استفاده کرده و مانع پیشرفت جنبش دهقانان علیه فئودال ها در دهات شدند.

در دوره ای که "حکومت ملی آذربایجان" تشکیل شد، دهقانان اکثریت نیروی جامعه را تشکیل می دادند و با سقوط رضا شاه و آشفتگی و تضعیف نیروی ژاندارم در دهات که در دوره آن دیکتاتور جای میر غضب های فئودال ها را گرفته بودند، جنبشی در میان دهقانان برای به دست آوردن زمین به وجود آمده بود. در چنین شرایطی تأمین خواست روستائیان و تغییر اساسی در ساختار اقتصادی- اجتماعی دهات از طریق مبارزه هر چه قاطعانه تر با مالکین و همه مرتجعینی که پشتیبان آنها بودند، و به عبارت دیگر کمک به روستائیان برای راندن اربابان از ده و تقسیم زمین فی مابین خود، اقدام انقلابی بسیار مهمی بود که فرقه با دست یازیدن به آن و بسیج و سازماندهی نیروی دهقانان می توانست به قدرت مسلح قابل اتکاء و از آن خود دست یابد. اما همانطور که گفته شد فرقه

- هر یک از افسران نیز در صورت تمایل می توانند در ارتش آذربایجان خدمت نمایند و پس از انجام مراسم تحلیف به خدمت پذیرفته شوند."

۶- برای درک هر چه قابل لمس تر مفهوم باز گردانده شدن غرور ملی به مردم آذربایجان و همچنین اهمیت تغییر نام خیابان ها و غیره به نام انقلابیون گذشته، باید شدت فشارهای همه جانبه ای که در دوره رضا شاه به مردم آذربایجان وارد آمده بود در نظر گرفته شود. نه تنها سیاست های اقتصادی رضا شاه در جهت منافع امپریالیستها باعث شد که آذربایجان (و به ویژه شهر تبریز) که قبلاً یکی از پیشرفته ترین استان های ایران به شمار می رفت، نقش پیشگامی قبلی خود را از دست بدهد بلکه تنگناها و فشارهای فرهنگی در این دوره تا به آن حد بود که یک استاندار به خود اجازه می داد علناً به مردم آذربایجان توهین کرده و بگوید: "آذربایجانیها ترکند! یونجه خورده مشروطه گرفته اند حالا نیز گاه میخورند ایران را آباد می سازند!" (نام آن استاندار آذربایجان، عبدالله مستوفی بود. نقل از "گذشته چراغ راه آینده" و محسنی، رئیس اداره فرهنگ رضا شاه در آذربایجان نیز خزعلاتی از این قبیل برای مدارس تجویز کند که: "هر کس که ترکی حرف میزند، افسار الاغ بر او بزند و او را به آخور ببندید." همچنین در همان زمان رضا شاه، به کمک "ادبای" شوینیست، برای "آربانی" کردن کلمات(!) "فرهنگستان ایران" را تأسیس کردند که بعداً کمسیون جغرافیا هم با سرپرستی مجد علی فروغی و ونوق الدوله به آن اضافه شد که از جمله وظیفه داشت نام های ترکی کوه ها، رودخانه ها، روستاها و شهرها و خلاصه هر چه نشانی از آذربایجانی و ترکی داشت را بدون توجه به زمینه های تاریخی آن اسامی به فارسی برگردانند. (با استفاده از مقاله "آذربایجان در دوره رضا شاه"، حامد یوسف پور سولا)

(۷) حزب توده به عنوان یک سازمان سراسری نیز در مورد دهقانان برخورد مشابهی انجام داد. در آن زمان به خصوص و به طور برجسته در شمال کشور جنبش دهقانی جریان داشت. همانطور که می دانیم رضا شاه در دوره سلطنت خود بسیاری از بهترین زمین های شمال را به زور از دست مالکینشان خارج و آن ها را تصاحب نمود به طوری که خود به بزرگترین فئودال کشور تبدیل گردید. پس از سقوط وی، دهقانانی که روی زمین های غصب شده توسط رضا شاه کار می کردند اقدام به تصرف آن زمین ها کردند و این باعث کشمکش بین دهقانان و مالکین سابق آن زمین ها شد که در پروسه حتی به برخوردهای قهر آمیز و راندن اربابان از دهات توسط دهقانان نیز انجامید. حزب توده که در این زمان به مبارزه پارلمانی و قانونی مشغول بود و شرکت در کابینه نخست وزیر شاه مشغله ذهنی اش را تشکیل می داد با عدم توجه به مسئله دهقانی و قرار نگرفتن در پیشاپیش مبارزات آنان نشان داد که علیرغم همه ژست ها و ادعاهای چپ اش، نیروی سیاسی رفرمیستی بیش نیست.

مترادف گشت. در آذربایجان تمایل به زبان و ادبیات آذری در نظر ارتجاع و مردم عادی بی اطلاع، نشانه گرایشهای بلشویسم به حساب آمد. در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ مردم، فرقه ایها را به صرف اینکه روی ترویج زبان آذری پافشاری میکردند و ژستهای چپ نما میگرفتند، بلشویک به حساب میآوردند و یکسال برای مردم ما زمان کوتاهی بود تا اینگونه مسائل را باز شناسند.

۴- "رنوس برنامه ی دولت ملی توسط پیشه وری این چنین اعلام شد؛ تلاش برای به رسمیت شناساندن خود مختاری داخلی آذربایجان در دنیا، تأسیس انجمن های ولایتی، اقدام در آبادی آذربایجان، مقابله با کارمندان و عناصر خائن، تنظیم بودجه ی ملی، تشکیل قشون ملی، آغاز تعلیم و آموزش عمومی رایگان و اجباری به زبان ترکی آذربایجانی و تأسیس دانشگاه، توسعه صنایع و تجارت، تعمیر و توسعه راه ها و گسترش ارتباطات، حل قانونی اختلاف زارع و مالک، تقسیم املاک مالکین متواری بین زارعین و تقویت بانک کشاورزی، مبارزه با بیکاری، تنظیم قانون کار و بیمه ی کارگری، تأمین بهداشت، تنظیم و تطبیق قوانین مصوب مجلس شورای ملی با اقتضائات خود مختاری آذربایجان، به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی، حمایت از بخش خصوصی برای ترقی اقتصاد، احترام به آزادی عقیده، قبول حقوق مساوی برای آذربایجانی های غیر ترک (کرد و ارمنی و...)، به رسمیت شناختن حکومت مرکزی ایران و صیانت از مختاریت داخلی آذربایجان و قبول مصوبات مجلس ملی به طوری که مابینتی با مختاریت آذربایجان نداشته باشد." (نقل از: "فرقه دموکرات از تشکیل حکومت ملی آذربایجان تا سقوط نهائی، برگرفته از وبلاگ "آذربایجان، آنا وطن"). به لیست بالا باید برنامه های دیگر نظیر تأسیس کارخانه ها و فابریکهای جدید و تقسیم زمین های خالصه بین دهقانان را هم اضافه کرد.

۵- بر اساس سندی که از آن زمان به جا مانده و در جاهای مختلف (از جمله در "فرقه دموکرات آذربایجان- منصور پورموزن- تاریخ ایران") درج شده، سرتیپ درخشانی، فرمانده لشکر ۳ آذربایجان در همان زمان فرمان زیر را صادر می کند: "نظر به تصمیمات متخذه در کمسیون متشکله با افسران ارشد پادگان تبریز به منظور جلوگیری از خونریزی و برادرکشی و اتلاف نفوس و عدم فقدان اموال دولتی و بازرگانان و سایر مردم دستور می دهم کلیه پادگان تبریز اسلحه خود را به زمین بگذارند و مطابق دستورات صادره رفتار نمایند." فرمانده لشکر ۳ آذربایجان - سرتیپ درخشانی

همچنین در نوشته ای از مجد حاج علیلو به نام "حزب توده ایران-قوام السلطنه- شوروی-فرقه دمکرات" آمده است: "در ساعت ۸ بعداز ظهر پنج شنبه ۲۲ آذر ۱۳۲۴، پادگان تبریز با شرایط ذیل تسلیم شد:

- هیچ یک از افراد پادگان نباید تا دستور ثانوی از سربازخانه خارج شوند.
- همه تسلیحات در انبار جمع می شوند.
- هر یک از افسران در صورت تمایل می توانند به موطن خود بازگردند.

دموکرات علیرغم آمادگی کامل دهقانان در سراسر آذربایجان برای مبارزه با مالکین، به خواست واقعی دهقانان توجهی نکرد، هرگز به فکر رهبری مبارزات آنها نیافتاد، دست به تقسیم اراضی نزد. برعکس حکومت ملی به ضرر دهقانان، تحت اتوریته و سیطره خود، فئودال های ظالم و مستبد و بهره کش آذربایجان را همچنان در همان موقعیت های خود مسلط برجان و مال دهقانان باقی گذاشت.(۷)

(ادامه دارد)

زیر نویس ها:

۱- پس از تشکیل حکومت ملی در آذربایجان، نیروهای نظامی فرقه دموکرات هم "فدائیان" یا "فدائی ها" نامیده شدند. با توجه به وجود گروه های فدائی پیش از تشکیل فرقه، این نام سابقه اسم فدائی ها را در جریان مبارزات توده های ستمدیده آذربایجان نشان می دهد. نام فدایی در حقیقت، یادآور نام انقلابیون جان برکف مشروطیت در آذربایجان می باشد که با دلاوریها و آفرینش حماسه های به یاد ماندنی شان همواره در یاد خلق زنده بوده اند.

۲- البته علیرغم ارائه این فاکت ها که بیانگر وجود زمینه مبارزه و فعالیت های سیاسی در آذربایجان بود، رفیق جزئی تشکیل شدن فرقه دموکرات را "عجولانه و بنا بر مصالح شوروی" خوانده و به جای تجزیه و تحلیل عملکردهای فرقه دموکرات در ارتباط با مسایل مبارزاتی و اوضاع سیاسی آن دوره و تعیین این که در آن شرایط مشخص برای پیشبرد مبارزات توده ها چه وظایفی در مقابل یک نیروی انقلابی قرار داشت و فرقه دموکرات با آن وظایف چگونه برخورد کرد، از آنجا که او تشکیل فرقه را بنا به مصالح شوروی ارزیابی می کند، علت شکست آن را هم ناشی از مصالح شوروی می شمارد. بر این اساس رفیق جزئی به جای بررسی همه جانبه واقعیت خود فرقه دموکرات، در ارتباط با عدم مقاومت آنها در مقابل نیروهای مهاجم حکومت مرکزی به آذربایجان، می نویسد: "فرقه در پایان یک سال حکومت خود، قدرت مقاومت و حتی درهم کوبیدن ارتش اعزامی را داشت ولی همانطوری که با توصیه شوروی کار خود را آغاز کرده بود در مقابل توصیه شوروی ها مقاومتی نکرد."

۳- رفیق نابدل در این مورد می نویسد: هنگامیکه در ایران زیر فشار فاشیستی رژیم رضاشاه، ملیتهای آذربایجانی و کرد هرچه سریعتر به کسب شعور ملی نایل میآمدند، در آنسوی رود ارس پرولتاریا به رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و با جلب پشتیبانی دهقانان و ملیتهای آزاد شده در کار ساختمان سوسیالیسم بود. این امر نه تنها فشرهای پیشرو خلقهای محروم ایران را به حقانیت و ممکن بودن آزادی ملی در کادر یک کشور چند ملیتی معتقد ساخت، همچنین نسبت به نظام شوروی آنان را علاقمند نمود. در آنزمان پرولتاریای ما بسیار جوان بود و هنوز انقلابیون پرولتری در میان خلق ما پرورش نیافته بودند. نتیجه این شد که آزادیخواهی ملی با مفهوم بلشویسم

کشتار متداوم مردم بیگناه

توسط "دُرُون" ها یا

هواپیما های بدون خلبان

یکی از هواپیماهای بدون خلبان
در حال شلیک موشک

کوشه ای از کشتار و ویرانی ناشی از
حملات "دورن" ها به مناطق غیر نظامی

اقدام می کنند. حالا در کنار این هدف گیری ها ، چه تعداد افراد دیگری قربانی کشتار با بمب های هدایت شده با اشعه می شوند ، این دیگر دغدغه فکری گردانندگان عملیات جنگی به کمک "دُرُون" ها نیست.

آمار و ارقام کشته شده هائی که در پاراگراف زیر آورده خواهند شد هر ماهه در سایت اینترنتی "دفترخانه خبرنگاری تحقیقاتی" به روز می شوند. البته این آمار ها را نباید صرفا به عنوان مشتی "اعداد جمع آوری" شده خواند. چرا که هر یک از این ارقام ، نشان از کشته شدن مردان ، زنان و کودکانی است که از پوست و گوشت و رگ و خون ساخته شده اند و چه بسا در زندگی خود چه امید هائی که نداشته اند! چرا زندگی آن ها باید در نزد این کارگزاران امپریالیسم آمریکا آن قدر "بی ارزش" به حساب بیاید که پایان آن با فشار دادن دکمه ای از راه دور صورت بگیرد؟

طبق سایت "دفترخانه خبرنگاری تحقیقاتی" The Bureau of Investigative Journalism، از سال ۲۰۰۴ تا پایان نوامبر امسال (۲۰۱۳) ، آمار کشته شدن مظنونین و خانواده و اطرافیان آن ها در کشور پاکستان با بمب هائی که توسط هواپیماهای بدون خلبان انداخته شده اند به قرار زیر می باشد:

تعداد حمله با "دُرُون" ها یا هواپیما های بدون خلبان در دوره بوش ۵۱ بار بوده است.

تعداد حمله با "دُرُون" ها یا هواپیما های بدون خلبان در دوره اوباما ۳۲۹ بار بوده است.

تعداد کشته شدگان بین ۲۵۳۴ تا ۳۶۴۲ نفر گزارش شده است.

آمار کشته شدگان غیر نظامی بین ۴۱۶ تا ۹۵۱ نفر می باشد.

آمار کشته شدن کودکان بین ۱۶۸ تا ۲۰۰ نفر می باشد.

تعداد زخمی شدگان بین ۱۱۲۷ تا ۱۵۵۶ نفر گزارش شده است.

این ارقام در کشور یمن به قرار زیر هستند:

تعداد حمله با "دُرُون" ها یا هواپیما های بدون خلبان با تأییدیه دولت آمریکا بین ۵۵ تا ۶۵ بار بوده است.

علم کردن "دشمن بزرگ" جدید تری برآمده و "اسلام بنیادگرا" را به عنوان خطر اصلی برای مقابله با راه و روش زندگی در کشور های غربی قلمداد کرده و شعار مبارزه با "تروریسم جهانی" را سرلوحه خطابه های خود قرار دادند.

این همان اسلام بنیادگرایی است که در راستای طرح "کمر بند سبز" برزینسکی ، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر به رشد و بسط آن دامن زده شده بود. طرحی که در دهه هفتاد میلادی برای مقابله ریشه ای با "کمونیسم" و جلوگیری از پیشروی بیشتر آن بر روی تقویت و حمایت گروه های مذهبی و اسلامی سرمایه گذاری می کرد. حالا دیگر پس از فروپاشی "شوروی" و رشد "اسلام بنیادگرا" ، این پدیده ارتجاعی و عقب گرا در اقصی نقاط جهان - از بعضی از کشور های اروپای شرقی ، خاورمیانه ، آسیا و آفریقا گرفته تا حتی در خود شوروی و چین که تروریست هم خوانده می شود ، به مثابه دشمن اصلی معرفی گردید. دشمنی که با بهانه مبارزه با آن تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" ، سعی می شود تا مبارزات واقعی ضد ارتجاع داخلی و ضد امپریالیستی خلق های جهان در خاورمیانه ، آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین تحت کنترل در آمده و با ایجاد رعب و وحشت ، پیشروی غیر قابل اجتناب آن ها را به عقب انداخته باشند.

امروز به بهانه مبارزه با بنیاد گرایی اسلامی و "جنگ با تروریسم" ، دست امپریالیسم آمریکا برای جاسوسی و شنود های تلفنی و بعد استفاده از "دُرُون" ها خیلی باز شده است. یکی از نتایج مستقیم جاسوسی و شنود مجرمانه تلفنی توسط امپریالیسم آمریکا ، ازدیاد تعداد کشته شدگان توسط "دُرُون" ها یا هواپیما های بدون خلبان در کشور های پاکستان ، یمن و سومالی در دوره اوباما در مقایسه با دوره بوش است. دست اندر کاران امپریالیسم آمریکا بعد از شنود تلفنی بین افراد در کشور های خاورمیانه ، آسیائی و آفریقائی ، به قتل افرادی که به زعم آن ها مظنون به نظر می آیند ، بدون ارائه هیچ گونه مدرک به اصطلاح "محکمه پسند" ی به هیچ مرجعی ، بدون داشتن مسئولیت جواب گویی به هیچ سازمانی

امپریالیسم آمریکا از بدو تاریخ پیدایش و در هر دوره ای از رشدش ، برای توجیه بودجه های نظامی ای که با ارقام نجومی نشان داده می شوند ، همواره می بایستی در مورد "دشمن" مشخص و معینی تبلیغات سوء بکند. این جنایت کاران به عنوان سرکرده امپریالیست ها در مبارزه با به اصطلاح "کمونیسم" شوروی سابق و در دوران "جنگ سرد" با بسط تسلیحات اتمی و قدرت نظامی خود تحت عنوان خاصیت "باز دارندگی موقعیت برتر" از یک سو با استفاده از اورانیوم و پلوتونیوم به ساختن کلاهک موشک های اتمی می پرداختند و از طرف دیگر حمله اجتناب ناپذیر "کمونیسم سرخ" را در جامعه تبلیغ کرده و کودکان دبستانی را به تمرین های هفتگی وا می داشتند تا در هنگام شنیدن آژیر خطر وقوع حمله با بمب اتمی دشمن ، با پناه بردن و قرار گرفتن در زیر میز تحریر خود ، ترس و نفرت از به اصطلاح "کمونیسم" و "کمونیست ها" را در دل های ساده اندیش آن ها جای دهند.

سال ها بعد از آن و در دوران ریاست جمهوری ریگان ، جناح های نظامی در ادامه مبارزه "ضد شوروی" شان با طرح دفاعی "جنگ های ستاره ای" خواستار ایجاد یک سپر مجازی فضائی بر روی قاره آمریکای شمالی شدند. بر اساس این طرح ، ارتش آمریکا می باید با ایجاد یک سیستم کامپیوتری با رادار های قوی و با قرار دادن موشک های زمین به هوا در نقاط مختلف خاک آمریکا ، به مضاف هر موشکی که از هر نقطه جهان به طرف آمریکا به حرکت در بیاید رفته ، در مقابله با آن ، آن موشک را هدف قرار داده و آن را در بالای آب های اقیانوس ها متلاشی کنند ، سیستمی که از سال ۱۹۸۳ تا به حال بیش از ۲۰۹ میلیارد دلار خرج برداشته است و چهار دهه بعد ، هنوز در مرحله ای نیست که حتی برای یک بار به صورت محدود هم که شده ، کار آرائی آن "امتحان" شده باشد !

بعد از فرو پاشی "شوروی" و کشور های اقمار آن در اروپای شرقی ، کره شمالی به عنوان "دشمن کمونیستی" امپریالیسم آمریکا انتخاب شد اما به خاطر کوچکی و محدودیت کاربرد این "دشمن" ، ایده لوگ های سیا و ارتش آمریکا به دنبال

خلبان ، از راه دور صورت می گیرد در دوره اوباما افزایش چند برابری داشته است. این حملات و کشتار ها توسط سربازانی انجام می شوند که در دفتر کار خود در محلی در آمریکا نشسته و هدایت هواپیما را همانند بازی های کامپیوتری بر روی صفحه کامپیوتر خود به دست دارند. در یک برنامه تلویزیونی که از یکی از کانال های معروف آمریکائی پخش شد ، یکی از آن سربازان که دختر جوان و سیاه پوست آمریکائی بود ، ضمن توضیح طریقه کار کردن و هدایت هواپیما بدون خلبان در جلوی دوربین تلویزیون اظهار داشت که راحتی این کار برای او این است که بعد از شرکت در جنگ و به پایان رساندن مأموریت های خود و در خاتمه ساعات کار روزانه اش ، وی به خانه رفته و در رختخواب خود می خوابد! او با این حرف ، خشنودی و رضایت از کار خویش و عدم احساس "شرم" یا "گناه" از کشتار انسان هائی را بیان می کرد که آن ها را از نزدیک ندیده و هرگز هم نخواهد دید ولی با بمباران آن ها از فرسنگ ها فاصله مکانی، موجبات مرگشان را فراهم می آورد.

محسن نوربخش
دسامبر ۲۰۱۳

تعداد زخمی شدگان بین ۲۲ تا ۱۱۴ نفر گزارش شده است.
ارقام سایت ذکر شده برای کشور سومالی به قرار زیر هستند:
تعداد حمله با "درون" ها یا هواپیما های بدون خلبان بین ۴ تا ۱۰ بار بوده است.
تعداد کشته شدگان بین ۹ تا ۳۰ نفر گزارش شده است.
آمار کشته شدگان غیر نظامی بین صفر تا ۱۶ نفر می باشد.
آمار کشته شدن کودکان صفر می باشد.
تعداد زخمی شدگان بین ۲ تا ۲۴ نفر گزارش شده است.
تعداد همه عملیات مخفیانه آمریکا بین ۸ تا ۱۵ بار می باشد.
تعداد کشته شدگان بین ۴۸ تا ۱۵۰ نفر گزارش شده است.
آمار کشته شدگان غیر نظامی بین ۷ تا ۴۲ نفر می باشد.
آمار کشته شدن کودکان بین ۱ تا ۳ نفر می باشد.
تعداد زخمی شدگان بین ۱۳ تا ۲۱ نفر گزارش شده است.

هم چنان که از ارقام بالا مشاهده می شود ، تعداد حمله و کشتار با بمب هائی که توسط هواپیما بدون

تعداد کشته شدگان بین ۲۶۹ تا ۳۸۹ نفر گزارش شده است.
آمار کشته شدگان غیر نظامی بین ۲۱ تا ۵۶ نفر می باشد.
آمار کشته شدن کودکان ۵ نفر می باشد.
تعداد زخمی شدگان بین ۶۷ تا ۱۵۰ نفر گزارش شده است.
تعداد احتمالی حمله های بیشتری با "درون" ها یا هواپیما های بدون خلبان بین ۸۵ تا ۱۰۴ بار بوده است.
تعداد کشته شدگان بین ۳۱۵ تا ۵۰۱ نفر گزارش شده است.
آمار کشته شدگان غیر نظامی بین ۲۹ تا ۶۱ نفر می باشد.
آمار کشته شدن کودکان بین ۶ تا ۹ نفر می باشد.
تعداد زخمی شدگان بین ۸۶ تا ۱۳۸ نفر گزارش شده است.
تعداد همه عملیات مخفیانه آمریکا بین ۱۲ تا ۷۷ بار می باشد.
تعداد کشته شدگان بین ۱۴۴ تا ۳۸۰ نفر گزارش شده است.
آمار کشته شدگان غیر نظامی بین ۵۹ تا ۸۸ نفر می باشد.
آمار کشته شدن کودکان بین ۲۴ تا ۲۶ نفر می باشد.

"بسیار بد است!" و "بسیار خوب است!"

توضیح پیام فدایی: آنچه که در زیر می آید نوشته ای از مانو تسه دون رهبر انقلاب چین در توصیف ماهیت جنبش دهقانی ای ست که در ایالت حونان چین جریان داشت. طی این جنبش، دهقانان تحت ستم به پا خاسته، علیه فئودالها شوریده و به اقتدار آنها در ده پایان می دادند. این رویداد انقلابی و قرار گرفتن کمونیست های چین پیشاپیش جنبش دهقانان، دگرگونی بزرگی را در پیشرفت انقلاب دمکراتیک چین ایجاد کرد.

شورش دهقانان در دهات خواب شیرین متنفذین را به هم زده است. اخبار روستا به محض این که به شهرها می رسید، بین متنفذین ولوله و غوغا می انداخت. من هنگامی که وارد چان شا شدم، با اشخاص مختلف برخورد کردم و شایعات زیادی در شهر شنیدم. از قشر متوسط جامعه گرفته تا جناح راست گومیندان همه یک صدا وضع را با این کلمات توصیف می کردند: "بسیار بد است!". تحت تأثیر گفته های پیروان عقیده اوضاع "بسیار بد است!" که در تمام گوشه و کنار شهر به گوش میرسید، حتی افراد خیلی انقلابی وقتی که چشمان خود را می بستند و به آنچه که در روستا می گذشت می اندیشیدند، دلسرد می شدند و قادر نبودند کلمه "بد" را رد کنند. اشخاص بسیار مرفقی نیز چنین اظهار می داشتند: "در جریان انقلاب این چیزها با این که بدند، به هر حال اجتناب ناپذیرند". خلاصه هیچکس نمی توانست کلمه "بد" را یکسره رد کند. اما به طوری که در بالا گفته شد، واقعیت این است که توده های وسیع دهقانی به پا خاسته اند تا رسالت تاریخی خود را به انجام رسانند و نیروهای دمکراتیک به پا خاسته اند تا نیروهای فئودالی روستا را واژگون سازند. طبقه فئودالی- پدر شاهی مستبدین محلی، متنفذین شیر و مالکان ارضی قانون شکن پایه های این رژیم استبدادی چندین هزار ساله و تکیه گاه امپریالیستها، دیکتاتورهای نظامی و مأمورین فاسد و مختلس را تشکیل می دهند. هدف واقعی انقلاب ملی درست سرنگون ساختن این نیروهای فئودالی است. دکتر سون یاتسن مدت چهل سال تمام همه نیروی خود را در خدمت انقلاب ملی گذاشت ولی آنچه که او می خواست و هرگز نتوانست به تحقق در آورد، دهقانان در ظرف چند ماه انجام دادند. این شاهکار بزرگ بیماندی است که تا کنون نه تنها در ظرف چهل سال حتی در طول هزاران سال هم تحقق نیافته بود. این بسیار خوب است؛ به هیچوجه "بد" نیست. این همه چیز هست به جز "بسیار بد". "بسیار بد است!"- صریحاً تئوری مخالفت با رستاخیز دهقانان در جهت دفاع از منافع مالکان ارضی است، صریحاً تئوری طبقه مالکان ارضی است که در جهت حفظ و حراست نظم کهن فئودالی و جلوگیری از استقرار نظم نوین دمکراتیک سیر می کند؛ به سخن دیگر صریحاً تئوری ضد انقلابی است. هیچ رفیق انقلابی نباید این لاطائلات را تکرار کند. اگر شما دارای افکارانقلابی استوار باشید، اگر شما به روستا رفته و آنچه را که در آنجا می گذرد، دیده باشید، حتماً وجد و سرور بی نظیری در خود احساس می کنید. هزاران هزار برده- دهقان- دشمنان خود را که به طفیل آنان فربه شده بودند، بر زمین می کوبند. این کار دهقانان کاملاً درست است؛ عمل آنها بسیار خوب است! "بسیار خوب است!" تئوری دهقانان و همه انقلابیون دیگر است. هر رفیق انقلابی باید بداند که انقلاب ملی مستلزم دگرگونی بزرگی در روستاست. انقلاب ۱۹۱۱ (*) موجب چنین دگرگونی نگردید و از این جهت با شکست مواجه گشت. اکنون یک چنین دگرگونی صورت گرفته و این عامل مهمی است برای به سرانجام رساندن انقلاب. هر رفیق انقلابی باید از این دگرگونی پشتیبانی کند، چه در غیر این صورت به موضع ضد انقلاب خواهد غلطید.

*- انقلاب ۱۹۱۱ انقلابی بود که سلطنت مطلقه سلسله تسین را بر انداخت. در ۱۰ اکتبر همین سال قسمتی از ارتش جدید سلطنت سلسله تسین تحت تأثیر سازمان های انقلابی وقت بورژوازی و خرده بورژوازی در اوچان قیامی بر پا ساخت. به دنبال آن در استان های دیگر نیز قیام هائی به وقوع پیوستند و سلطنت سلسله تسین به سرعت سرنگون گردید. در روز اول ژانویه ۱۹۱۲ دولت موقتی جمهوری چین در نانکن تشکیل شد و سون یاتسن به ریاست جمهوری موقت انتخاب گردید. این انقلاب از طریق وحدت بورژوازی، دهقانان، کارگران ، خرده بورژوازی شهری به موفقیت انجامید. ولی چون گروه رهبری این انقلاب دارای خصلت سازشکارانه بود و نتوانست منافع واقعی دهقانان را برآورده سازد، در اثر فشار امپریالیسم و نیروی فئودال ها دستگاه دولتی به دست یوان شی کای، یکی از دیکتاتورهای نظامی شمال افتاد و انقلاب دچار ناکامی گشت.

نقل از مانوتسه دون، "گزارش در باره بررسی جنبش دهقانی حونان" (نوشته شده در ماه مارس ۱۹۲۷)



کنند. اگر در نظر بگیریم که بر طبق آمارهای رسمی خودشان نرخ بیکاری در جامعه هرروز افزایش پیدا کرده و برای جوانانی که پدران و مادرانشان با هزار بدبختی شرایط تحصیلی آن ها را فراهم می کنند ، اساسا شغلی یافت نمی شود و اکثر این جوانان بعد از اتمام تحصیل به اردوی پی شمار بیکاران جامعه می پیوندند، آنوقت متوجه می شویم که با این طرح در آینده تنها ارتش بیکاران پر جمعیت تر شده و از این طریق نیروی کار هر چه ارزان تری در اختیار سرمایه داران قرار خواهد گرفت. آن ها خود به این واقعیت که در جامعه امروز فرصت های شغلی از جوانان گرفته شده است اعتراف دارند. در ماده ۹ این طرح نیز چنین آمده:

"در کلیه بخش‌های دولتی و غیر دولتی اولویت استخدام به ترتیب با مردان دارای فرزند و سپس مردان متاهل فاقد فرزند و سپس زنان دارای فرزند می باشد. به کارگیری یا استخدام افراد مجرد واجد شرایط در صورت عدم وجود متقاضیان متاهل واجد شرایط بلامانع است"

در زمانی که امکان اشتغال را از بخشی عظیمی از جوانان جامعه سلب کرده اند در شرایطی که اساسا حتی بدون این طرح و این ماده هم اکثر جوانان قادر به پیدا کردن شغل و تشکیل زندگی مستقل نمی باشند ، این ها درصدد حکم دادن برای ازدیاد جمعیت بر می آیند!! وقتی جوانان ما از امکانات شغلی و مالی حتی برای اداره زندگی خودشان هم محروم می باشند چگونه میتوانند خانواده تشکیل دهند و اگر هم در شرایطی زیر چتر حمایتی خانواده شان توانسته اند ازدواج کنند ، چگونه میشود در چنین شرایط نامناسب اقتصادی ، انتظار بوجود آوردن چندین کودک را از آنان داشت؟ در شرایطی که برای تامین مایحتاج زندگی ، زن و مرد هر دو مجبور به کار در خارج از خانه می باشند ، آن هم در بسیاری موارد که مجبور به اتخاذ چند



بطور برجسته ای نشان می دهد. همه می دانند که در سایه سیاست های چپاولگرانه نظام حاکم ، فقر و بیکاری و گرانی شرایط زندگی اکثریت مردم ، جامعه را به نیستی و نابودی کشانده و هر روز دامنه زندگی در زیر خط فقر گسترده تر میشود. آیا در زیر سلطه جهنمی دیکتاتوری حاکم و فقر و فلاکت روزافزون برآستی قرار است که این "فرزندان بیشتر" باعث "زندگی شادتر" شوند و یا برعکس شکم های گرسنه دیگری را به گرسنگان موجود اضافه کنند؟ رژیم که اکثریت ۷۵ میلیون ایرانی را در شرایط فقر و فلاکت جهنمی زیر سربزه سرکوب خود نگه داشته ، امروز آرزوی ازدیاد جمعیت به ۱۵۰ میلیون نفر و تامین نیروی کار ارزان برای سرمایه داران را در سر می پروراند. در شرایطی که خود سردمداران جمهوری اسلامی و آن هائی که از نظر این دیکتاتوری خون آشام "خودی" تلقی می شوند ، خودشان اعتراف می کنند که: "در سال‌های اخیر با اجرای نادرست و غیرعلمی طرح هدفمند سازی پارانه‌ها، طبقه متوسط را فقیر کرده‌ایم و خط فقر را بالا برده‌ایم" (*) در شرایطی که جوانان مملکت از بیکاری جانشان به لب رسیده است و امواج لشکر بیکاران هر گوشه و کنار این کشور را در نور دیده است، در شرایطی که در فضای پس آلوده پایتخت که از تراکم جمعیت در حال خفگی است جمعیت موجود امکان تنفس را هم دارند از دست می دهند، "ولی فقیه" ددمنش جمهوری اسلامی نگران "پیر شدن" جامعه شده و دستور بالا بردن جمعیت صادر می کند. آن هم در شرایطی که یکی از بزرگترین دستاوردهای شان در ۳۰ سال گذشته، کسب دومین رتبه در جهان در مصرف مواد مخدر می باشد!

طراحان این پروژه بی توجه به عواقب فاجعه بار افزایش جمعیت در چارچوب نظام استثمارگرانه موجود می کوشند تا با توسل به چنین طرح هائی مسئله فرزند بیشتر را به مسئله اصلی جامعه تبدیل

اخیرا "طرح جامع جمعیت و تعالی خانواده" از سوی تعدادی از نمایندگان مجلس با هدف افزایش جمعیت در ایران به این نهاد ضد مردمی ارائه شد. به دنبال این امر این روزها اهالی تهران شاهد نصب تابلوهای تبلیغاتی ای با عنوان "با یک گل بهار نمیشه"، "فرزند بیشتر ، زندگی شادتر" در گوشه و کنار شهر هستند. این تابلوها که از سوی "خانه طراحان انقلاب اسلامی" طراحی شده است با نگاهی آشکارا زن ستیزانه و مردسالار در تلاش است تا مردم را به داشتن فرزند بیشتر تشویق کند. بر اساس این تبلیغات قرار است که جامعه فلاکت زده ما از خطر پیامدهای "جامعه پیر" آگاه گشته و به وحشت انداخته شود تا انگیزه تولید فرزندان بیشتر در مردم افزایش یابد.

دست اندرکاران این طرح دلیل راه اندازی چنین پروژه ای را میزان کاهش باروری در ایران اعلام کرده اند، که به قراری در حال حاضر شاخص آن به ۲/۱ رسیده است و به ادعای آن ها اگر همین روند ادامه پیدا کند، بین سال های ۱۴۱۵ تا ۱۴۲۰، یعنی حدود ۳۰ سال دیگر ، رشد جمعیت ایران به صفر می رسد و در چنین حالتی جمعیت ایران بسیار سالخورده خواهد شد. بنابراین با پیشنهاد خامنه ای مبنی بر اینکه "لازم است در سیاست کنونی جمعیت تجدید نظر شود" چنین طرحی تهیه شده و از همه نهاد های رسانه ای منجمله صدا و سیما جمهوری اسلامی خواسته شده که با "فرهنگ سازی" این مسئله را در راس برنامه های تبلیغاتی خود قرار دهند. همچنین از وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، و حوزه‌های علمیه نیز خواسته شده تا با تهیه کتاب های درسی "سبک زندگی سالم و خانواده متعالی" را به دانش‌آموزان یاد دهند و آنان را تشویق به ازدواج در سنین جوانی و فرزندآوری بیشتر کنند.

نگاهی به شرایط اقتصادی اجتماعی موجود که رژیم جمهوری اسلامی در چارچوب آن به سیاست تشویق افزایش جمعیت دست یازیده است، ماهیت ضد خلقی و عواقب فاجعه بار این سیاست را

از اینان زنان بیوه زیر سن ۱۸ سال می باشند که همسران خود را بر اثر اعتیاد از دست داده اند.

در شرایطی که فقر و تهی دستی در جامعه بیداد میکند ، بدون شک چنین طرحی اگر واقعاً عملی شود درحالی که کل جامعه تحت سلطه ما را بسوی فقر و فلاکت و محرومیت بیشتر سوق خواهد داد به هر چه وخیم تر شدن زندگی زنان نیز دامن زده و زنان بیشتری را به فقر فقر و ناکامی خواهد کشاند. زنان کارگر و زحمتکش ، زنان تنها سرپرست خانواده که کمرشان زیر فقر ناشی از سیستم ظالمانه اقتصادی حاضر خرد شده است ، باز هم ضربه های بیشتری را از چنین پروژه هایی خواهند خورد. همچنین، چنین طرحی در صورتی که به صورت قانون در آمده و جنبه عملی پیدا کند بدون شک دست کارفرمایان را جهت بهره وری هر چه بیشتر از کار زنان باز خواهد گذاشت و زنان را مجبور خواهد کرد که نیروی کار خودشان را حتی ارزانتر از امروز در اختیار کارفرمایان قرار دهند. امری که بدون شک تاثیر بسیار وحشتناک خود را بر زندگی مردان کارگر نیز خواهد گذاشت. در چنین شرایطی کارفرمایانی که در شرایط رکود اقتصادی بدنبال سود هر چه بیشتری می باشند نیز از این فرصت بدست آمده برای تنزل سطح حقوق کارگران مرد استفاده خواهند کرد. بنابراین، نیاز به کنکاش بیشتری در وضع جامعه نیست تا معلوم شود اثرات طرح فوق تا چه حد مغایر با تبلیغاتی است که رژیم امروز به راه انداخته است. همه واقعیات گویای آنند که در شرایط سلطه دیکتاتوری ضد خلقی جمهوری اسلامی طرح "فرزند بیشتر" هیچ "زندگی شادتری" را به ارمغان نمی آورد و اساساً تا زمانی که این رژیم ارتجاعی با هر جناح و دسته اش به دست پرتوان کارگران و زحمتکشان از بیخ و بن سرنگون نشود هیچ شادی برای خلق های دربند ایران به وجود نخواهد آمد.

آذر ۱۳۹۲ - دسامبر ۲۰۱۳
سارا نیکو

(*) خبرگزاری دانشجویان ایران-
دوشنبه ۲۹ مهر ماه

براستی در شرایطی که همین امروز بیش از ده هزار کارگر کارخانه ایران خود رو در اعتراض به شرایط وحشتناک کار و پایین بودن سطح دستمزد شان دست به اعتصاب زده اند ، وقتی که کارگران نیشکر هفته تپه دو ماه است حقوق نگرفته اند و به همین دلیل هم نمی دانند چگونه با معضلات مقابل زندگی شان روبرو شوند ، وقتی که در هر گوشه این جامعه فغان مردم از گرانی و گرسنگی بلند شده است ، این کدام بخش از جامعه است که قرار است خوش و خرم ، پنج فرزند خود را بر ترک دوچرخه اش بنشانند و به بیک نیک در پارک های خوش آب و هوای پایتخت بروند؟ مسلماً مد نظر ارائه کنندگان این طرح ، پولدارها و آقا زاده های بالای شهر نمی تواند باشند

کشورهای اروپایی و جزایر آن چنانی می باشند.

از سوی دیگر اگر فرزند بیشتر منطقاً به تصمیم پدر و مادر بستگی دارد ، اما در نگاه مبلغین این طرح چیزی که اساساً مطرح نیست نقش زن و مادر می باشد ! با نگاهی به پوستر تبلیغاتی ای که در این زمینه درست شده است ، براحتی میشود بر دیدگاه مرد سالار غالب بر ارائه دهندگان این طرح پی برد. در این تابلو پدری با ۴ فرزند پسر و یک فرزند دختر ، خوش و خرم و احتمالاً با شکمی سیر و فارغ از غم گرانی و بیکاری ، سوار بر دوچرخه از هوای سالم شهر لذت می برند ! در حالی که حتی اثری از زنی که قرار است مادر این ۵ فرزند بوده باشد در پوستر دیده نمی شود! در این تابلو در حالیکه مردی که ۵ فرزند دارد شاد و خندان جلوه داده شده اما بر عکس در گوشه دیگر پوستر ، پدری با تنها یک فرزند پسر ، غمگینانه بسوی سرنوشتی نا معلوم پا میزنند! تبلیغاتی که نشان می دهد در ذهن عقب مانده و ارتجاعی سران جمهوری اسلامی زنان حتی در تبلیغات افزایش فرزند هم جانی را اشغال نمی کنند.

این در حالی ست که بر طبق آمار دولتی ، بیش از ۱۲ درصد از خانواده های ایرانی را زنان تنها سرپرست خانواده تشکیل میدهند که تنها در ۵ سال گذشته ۹۰۰ هزار تن به این بخش از زنان جامعه اضافه شده است. رقم زنان تنها سرپرست خانواده اکنون به بیش از ۲/۵ میلیون تخمین زده میشود. که تعداد قابل توجهی

شغل هستند ، چگونه میتوان انتظار بوجود آوردن و تامین مخارج زندگی و تربیت و پرورش چند فرزند را از آنان داشت؟

البته جای نگرانی نیست ، زیرا این رژیم ضد خلقی که برای زندگی توده های مردم پیشیزی ارزش قائل نیست و تنها به فکر افزایش سود سرمایه داران و تامین نیروی کار برای جامعه سرمایه داری است، برای رفع این مشکل هم "چاره اندیشی" کرده است ، چنانچه در ماده ۳۶ این طرح آمده:

"دولت مکلف است پس از عقد نکاح دائم، به هر یک از زوجین یک عدد سکه بهار آزادی و به ازای هر یک از فرزندان سوم به بعد از آن، یک سکه بهار آزادی به مادر هدیه دهد."

به این ترتیب قرار است که مشکل جوانان با اهدا یک عدد سکه بهار آزادی برایشان حل شود. و تازه ، چون بچه اول و دوم هم کافی نیستند و از آن جایی که در رژیم جمهوری اسلامی "با یک گل بهار نمیشه ولی با سه گل بهار میشه" ، بعد از به وجود آمدن بچه سوم به بعد ، این "موهبت الهی" یعنی اهدا یک عدد سکه بهار آزادی شامل حال خانواده میشود !

براستی در شرایطی که همین امروز بیش از ده هزار کارگر کارخانه ایران خود رو در اعتراض به شرایط وحشتناک کار و پایین بودن سطح دستمزد شان دست به اعتصاب زده اند ، وقتی که کارگران نیشکر هفته تپه دو ماه است حقوق نگرفته اند و به همین دلیل هم نمی دانند چگونه با معضلات مقابل زندگی شان روبرو شوند ، وقتی که در هر گوشه این جامعه فغان مردم از گرانی و گرسنگی بلند شده است ، این کدام بخش از جامعه است که قرار است خوش و خرم ، پنج فرزند خود را بر ترک دوچرخه اش بنشانند و به بیک نیک در پارک های خوش آب و هوای پایتخت بروند؟ مسلماً مد نظر ارائه کنندگان این طرح و تابلو ، پولدارها و آقا زاده های بالای شهر نمی توانند باشند ، زیرا خودشان هم می دانند که آن ها نیازی به سکه بهار آزادی و وعده های این چنینی ندارند و با لوکس ترین ماشین های آخرین مدل فرزندان شان را به فرودگاه می برند و محل تفریح شان هم نه پارک های آلوده شهر بلکه

۱۶ آذر روز دانشجو گرامی باد!

به دنبال کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ و در شرایطی که ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا به ایران سفر کرده بود تا دست در دست شاه شکست مبارزات مردم ما را جشن گرفته و قرارداد های اسارتبار آمریکا جهت غارت منابع کشور و چپاول دسترنج کارگران و زحمتکشان را به مزدورانش دیکته نماید، دانشجویان مبارز دانشگاه تهران با فریاد مرگ بر امپریالیسم به اعتراض برخاسته و دسیسه های رژیم سلطنت و امپریالیسم آمریکا را در مقابل چشم همگان افشاء نمودند. شاه و اربابانش خشمگین از این اعتراض و سرمست از پیروزی کودتای تنگین شان، دانشجویان را به رگبار گلوله بستند. در جریان این سرکوب وحشیانه ، سه دانشجوی مبارز دانشکده فنی به نام های مهدی شریعت رضوی ، احمد قندچی و مصطفی بزرگ نیا به خون در غلتیدند. از آن روز تا کنون ، هر ساله ۱۶ آذر به مثابه روز دانشجو و نماد جنبش دانشجویی از طرف دانشجویان مبارز پاس داشته می شود و این روز هنوز همچون خاری در چشم همه دشمنان مردم ایران قرار دارد.

توافق ژنو، جلوه دیگری

از وابستگی جمهوری اسلامی

به امپریالیسم!



سرانجام اعلام شد که مذاکرات محرمانه جمهوری اسلامی با دولت آمریکا و پنج قدرت بزرگ جهان (معروف به ۱+۵) به نتیجه رسید. این توافق را روحانی "یک دستاورد بزرگ" و نشانه تحقق خواست توده های رنجیده ما جا زد و ولی فقیه جمهوری اسلامی نیز به "تقدیر و تشکر" از روحانی و هیات مذاکره کننده پرداخت. دولت اوپاما هم به نوبه خود آن را یک "پیروزی تاریخی" نامید.

تا جایی که به ایران مربوط است قبل از این توافق، رهبران جمهوری اسلامی تبلیغ می کردند که قصد دارند با توسل به مذاکره با آمریکا و قدرت های امپریالیستی دیگر، به یک "راه حل همه جانبه" و "لغو" تحریم های اعمال شده از سوی شورای امنیت سازمان ملل دست یابند. اما علیرغم همه این ادعاها و تبلیغات گزافی که در طی مذاکره وزیر خارجه جمهوری اسلامی با نیروهای امپریالیستی معروف به ۵+۱ صورت می گرفت، تنها نگاهی به توافقات منتشر شده نشان می دهد که هیچ یک از ادعاهای تبلیغ شده متحقق نگشته اند. نه تحریم های مهم لغو شده اند و نه حتی تضمینی برای لغو آنها در آینده داده شده است. اوج فریبکاری رژیم جمهوری اسلامی هنگامی بیشتر هویدا می گردد که بدانیم بررسی مفاد توافق شده از سوی دو طرف نشانگر آن است که این رژیم برغم تمامی عریده های ضد امپریالیستی اش، با "نرمش قهرمانانه" و با خفت و خواری تمام به هر چه که از سوی دولت آمریکا و متحدینش در جریان باصطلاح مذاکرات اخیر به آنان دیکته شد تن داده - که این خود در عین حال به روشنی افشاگر قلدر منشی قدرتهای بزرگ امپریالیستی و جلوه ای از وابستگی تا مغز استخوان رژیم جمهوری اسلامی می باشد. البته این مذاکرات نتیجه ای هم عاید جمهوری اسلامی کرد و اربابان رژیم که سالیان سال است که از وطن فروشی جمهوری اسلامی و طی قراردادهایی بدتر از قرارداد معروف به ترکمن چای بهره می برند، حال از دارائی های خود ایران متعلق به توده های تحت ستم ما، یک مقدار بسیار جزئی در کاسه گدائی آنها ریختند، آنهم صرفاً برای حفظ این نوکران که همچنان به قیمت خانه خرابی و سرکوب کارگران و زحمتکشان ما خدمت گزار امپریالیست ها باشند.

بر اساس "توافقات" انجام شده جمهوری اسلامی برغم پذیرش تمام شروط کنونی قدرتها امپریالیستی در مورد درجه تعلیق غنی سازی، حتی هنوز اجازه نیافته که به حساب ذخیره ارزی ۱۰۰ میلیارد دلاری خود دسترسی پیدا کند. همچنین اساس تحریمهای کمر شکن بانکی و نفتی قبلی همچنان در جای خود باقی هستند. تازه جمهوری اسلامی باید در ۶ ماه آینده بخشی از درآمد حاصل از همین مقدار نفت صادراتی را هم به حسابهای که تحت کنترل قدرتهای بزرگ می باشد واریز نماید. قدرتهای امپریالیستی موسوم به ۵+۱ که برای سرشکن کردن بار بحران های خود به روی مردم تحت سلطه ما باعث ایجاد تضییقات مصیبت باری در زندگی آنها در ارتباط با تهیه مواد غذایی و دارو در ایران شده اند، در طی مذاکرات اخیر حتی حاضر نشدند که این تضییقات را به طور کامل حتی برای ۶ ماه آینده برطرف سازند. در هر حال آنها اجازه دادند که برای ۶ ماه آینده در کاسه گدائی جمهوری اسلامی حداکثر رقمی نزدیک به ۷ میلیارد دلار ریخته شود. یعنی همانطور که اشاره شد اجازه دادند که جمهوری اسلامی بتواند، تنها بخش بسیار ناچیزی از دارائی های مردم ایران که در حال حاضر توسط امپریالیست ها بلوکه شده را برداشت کند. به این ترتیب به آشکاری می توان دید که "نرمش قهرمانانه" ولی فقیه، خامنه ای جنایتکار، چه حاصلی برای جمهوری اسلامی و مهمتر از آن توده های رنجیده ما داشته است.

مقایسه آنچه در این مذاکرات نصیب جمهوری اسلامی شده است با هزینه هایی که سردمداران این رژیم صرف راه اندازی پروژه هسته ای خود (که البته از بابت آن نیز میلیاردها دلار به جیب کمپانی های مختلف امپریالیستی ریخته اند) کرده اند نیز گویای حقایقی دال بر مزدوری جمهوری اسلامی برای امپریالیست هاست. این رژیم وابسته تا کنون میلیارد ها دلار از درآمد کشور را صرف چنین پروژه ای کرده است. پروژه ای که راه اندازی آن به قیمت تشدید و گسترش فقر و فلاکت و خانه خرابی و دربدی کارگران و توده های زحمتکش ایران بود و بعد هم تبدیل به دستاویزی برای اعمال تحریم از سوی قدرتهای بزرگ و شورای امنیت سازمان ملل شد، تحریم هایی که در طول سالیان دراز دودش قبل از هر کس به چشم مردم رنجیده ما رفته است. در رابطه با تحریم ها نیز اگر ضرری که از این بابت متوجه منابع مالی و اقتصاد کشور شده را در نظر بگیریم، آنگاه بیشتر می توان به میزان غارت ثروت های ایران توسط امپریالیست ها و مزدوری و سرسپردگی مزدوران جمهوری اسلامی به آنان پی برد و مفهوم عملی "نرمش قهرمانانه" ریاکارانه خامنه ای را هم بهتر شناخت.

سردمداران همین رژیم هستند که در طول ۳۴ سال گذشته در حالی که بی شرمانه کشور را به عرصه چپاولگری هر چه بیشتر امپریالیستها و یک مشت سرمایه دار زالو صفت وابسته

تبدیل کرده اند، درست در همان حال جهت حفظ این شرایط در مقابل مردم با شمشیر ایستاده اند.

اما صرف نظر از مفاد تحمیلی و خفت بار توافقات اعلام شده، چرایی تدارک و انجام مذاکراتی که در لحظه کنونی به اعلام این توافقات انجامید نیز قابل تأمل است. در همین رابطه باید دانست که بر اساس اخبار منتشر شده، دولت اوپاما از یکسال قبل با مشاهده اوضاع بحرانی رژیم جمهوری اسلامی و در وحشت از "شورش گرسنگان" و خطری که رژیم دست نشانده شان را تهدید می کند، در دوره صدارت احمدی نژاد چند دور گفتگوهای مخفیانه با مزدوران جمهوری اسلامی داشته است که شرایط مذاکرات و پایه توافق اخیر هم در آن گفتگوها ریخته شده بود. بنابراین، با توجه به بحران خطرناکی که رژیم ورشکسته جمهوری اسلامی در مقابل توده های گرسنه و خشمگین با آن روبرو شده، توافق نامه امضاء شده همچنین نشان می دهد که چگونه امپریالیستها با درک شرایط وخیم جمهوری اسلامی و خطر خیزش توده ها علیه آن بار دیگر به یاری این رژیم خدمتگزار خود شتافتند. توافق نامه می گوید: "ما را از مخمصه بزرگی نجات داد." او از همان مخمصه ای سخن می گوید که وحشت از آن خواب را از چشم سردمداران جمهوری اسلامی ربوده. مخمصه، به یک معنا همان وحشت از "شورش گرسنگان" است که آنها را برغم تمامی عریده های پوچ ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی شان با خفت و خواری به "نرمش قهرمانانه" واداشت تا اربابانشان بار دیگر موجودیت کثیف آنان را ضمانت کنند.

بدون شک، گذشت زمان زوایای هر چه بیشتری از نتایج عملی توافقات ضد خلقی اخیر و مسیری که امپریالیستها برای تأمین منافع غارتگرانه خویش زیر نام حل "پرونده اتمی" جمهوری اسلامی پیش می برند را روشن خواهد کرد. اما آنچه مسلم است این است که برغم فضای تنفسی که به کمک قدرتهای بزرگ از طریق این توافقات نصیب جمهوری اسلامی شد، این رژیم تا ابد قادر به حفظ و بقای حکومت انگلی خویش از آتش خشم توده ها نخواهد بود. چرا که شرایط مصیبت وار حاکم بر زندگی مردم ما با تخفیف و حتی لغو تمام تحریمها نیز از میان نخواهند رفت و "مخمصه" همچنان در مقابل دیکتاتوری حاکم ایستاده است. واقعیت این است که خلاصی مردم ما از شرایط دردناکی که جمهوری اسلامی و امپریالیستها برای آنها شکل داده اند تنها در بستر مبارزه برای نابودی این رژیم و سلطه امپریالیستها میسر است. در همین بستر است که طبقه کارگر ما با رهبری توده های تحت ستم ایران، جامعه آزاد، دموکراتیک و مستقل از امپریالیستها را بر پا و سوسیالیسم را در ایران متحقق خواهد ساخت.

مرگ بر امپریالیسم!

**نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی!**

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریک های فدائی خلق ایران
۲ آذر ۱۳۹۲ - ۲۵ نوامبر ۲۰۱۲

"توافقنامه امنیتی"، زنجیر دیگری بر پای توده های ستمدیده افغانستان!

شاهد آن بوده اند ویرانی کشور و ظلم و جوری است که به آن ها شده و میشود و نیز تبدیل کشور به یک پایگاه بزرگ نظامی است. به اصطلاح "حاکمیت ملی" ذکر شده در این "پیمان" با حضور بیش از ۴۰ هزار سرباز آمریکایی، خود گویای ریاکارانه بودن چنین "پیمان ها" و "توافقنامه ها" و تبلیغاتی است که امپریالیسم آمریکا جهت توجیه جنایات خود راه انداخته است. به حاکمیت رساندن نیروهای ارتجاعی، از بین بردن تمام آزادی هایی که خلق افغانستان طی مبارزه های طولانی بدست آورده بودند، بیکاری، تجاوز بر زنان و کودکان، قتل و غارت، ناامنی و سرکوب عقاید و حاکم کردن ارتجاع بر جان و مال مردم، خود گویای مقاصد امپریالیسم آمریکا در مورد افغانستان است. طبق آمارهای منتشر شده از سوی خبرگزاری ها تا کنون بیش از ده هزار افغانستانی کشته و هزاران نفر دیگر زخمی، معلول و بی خانمان گشته اند. امپریالیسم آمریکا که اسلام را نیرویی میخواند که با تمدن مخالف است خود در خفا با تمامی نیرویش از این مذهب یون دفاع کرده و آن ها را از هر نظر تامین میکند که نمونه اش دولت کرزای می باشد که اخیرا با بیشمرمی سنگسار را به عنوان مجازاتی اسلامی در قوانین این کشور مطرح کرده است.

واقعیت این است که توده های تحت ستم افغانستان در شرایط خیلی سختی به سر می برند. آن ها با دشمنی مواجه اند که تمام نیروهای ارتجاعی خارجی و داخلی را به خدمت گرفته و با کشنده ترین سلاح ها و با نیرویی عظیم به آن ها حمله کرده است. اما تاریخ مردم افغانستان نشان داده که آن ها سال هاست با اشغالگران جنگیده و همیشه سربلند بیرون آمده اند. تجربه نشان داده که در مقابل توده هایی که متحد شده اند و دیگر خواهان این وضعیت نکبت بار نیستند هیچ نیرویی نمیتواند آن ها را برای همیشه در چنگال ظلم نگهدارد، و خلق افغانستان از زن و مرد و پیر و جوان سال هاست که نشان داده اند که خواهان این وضعیت نیستند و به رهبری انقلابی ای نیازمند اند که آن ها را برای رسیدن به آزادی هدایت کند. مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگ های زنجیری اش!

پیروز باد مبارزات خلق های افغانستان علیه امپریالیسم!

عبداله باوی
دسامبر ۲۰۱۲

۱- از گفته های دادفر سپنتا مشاور امنیت ملی کرزای

علیه این بخش از "توافقنامه امنیتی" صحبت شد و با آن مخالفت شد، کاخ سفید رسماً و با وقاحت تمام اعلام کرد که "در هر کشوری که نیروهای آمریکایی حضور دارند از مصونیت قضایی برخوردار بوده و افغانستان نمیتواند یک استثنا محسوب شود".

واقعیتی که بار دیگر چهره تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا را در مقابل چشم همگان قرار میدهد. تجاوزات و جنایاتی که توده های ستمدیده افغانستان سال هاست شاهد آن هستند از جمله **حمله به خانه های مردم، بمباران مردم بیگناه و حتی تجاوز جنسی به زنان که نیروهای آمریکایی و ناتو یا پیشمرمانه آن ها را تکذیب می کنند و یا حداکثر به گردن برخورد های "خودسرانه" نیروهای خود می گذارند.**

در هر صورت امر روشنی است که آمریکا هرگز برای تضمین "امنیت" و "احترام به حق حاکمیت ملی" مردم افغانستان به آن کشور یورش نبرده است که حال در "توافقنامه امنیتی" خود این اصول را به رسمیت بشناسد چون یورش نظامی به این کشور خود به معنای نقض حق حاکمیت این کشور بوده و می باشد، و این یورش به این خاطر رخ داد که امپریالیسم آمریکا از نظر سیاسی به افغانستان بمثابه با اهمیت ترین منطقه استراتژیک در آسیای میانه می نگرد. افغانستان از نظر استراتژیکی در منطقه ای قرار گرفته است که امپریالیسم آمریکا با تسلط بر آن میتواند کشورهای همسایه هم چون چین و هند را از نزدیک تحت کنترل داشته و در رقابت های امپریالیستی از آن سرزمین استفاده کند. و نیز از نفوذ استراتژیک روسیه بر آسیای میانه جلوگیری و یا در آن اختلال ایجاد کرده و این کشور را از نظر سیاسی در این منطقه ایزوله کند و از جانب دیگر با تسلط بر افغانستان به عنوان شریان حیاتی اقتصادی آسیای میانه میتواند نبض اقتصاد واردات و صادرات کشورهای آسیای میانه را در دست بگیرد هر چه بیشتر روسیه را از نظر اقتصادی در تنگنا قرار داده و نیز بتواند در سیاست هایش در مورد کشورهای دیگر از روسیه امتیاز بگیرد. کلاً افغانستان به مثابه پایگاهی نظامی برای پیشبرد سیاست های آینده امپریالیسم آمریکا از اهمیت بزرگی برخوردار می باشد.

از یورش امپریالیسم آمریکا به افغانستان که به بهانه "مبارزه با تروریسم" انجام شد اکنون ۱۲ سال میگذرد و آن چه که توده های افغانستان در این مدت طولانی

مدتی است که بحث "توافقنامه امنیتی" بین آمریکا و دولت افغانستان به یکی از مهمترین اخبار افغانستان تبدیل شده است. با توجه به مخالفت هایی که علیه این توافقنامه امنیتی در بین مردم افغانستان شکل گرفته است، حامد کرزای رئیس جمهور دست نشانده این کشور امضای آن را به تصویب لویه جرگه (جرگه ملی، بزرگترین مجمع بزرگان کشور) منوط نمود. و علیرغم این که این نهاد سرسپرده، این توافقنامه را به تصویب رساند اما باز هم کرزای جهت مردم فریبی و تحکیم موقعیت خود در طبقه حاکمه این کشور از امضای آن خود داری کرده و با آن مانور می دهد و امضای آن را به سال جدید میلادی موکول نموده است.

واقعیت این است که به دنبال اشغال افغانستان به وسیله ارتش آمریکا و متحدینش در ناتو، دولت آمریکا اعلام نموده بود که در سال ۲۰۱۴ نیروهای خود را از این کشور خارج خواهد نمود. و حال با فرا رسیدن این زمان دولت آمریکا برای فریب افکار عمومی چه در داخل آمریکا و چه در افغانستان و سراسر جهان نیاز دارد که باقی ماندن نیروهایش در این کشور را به طور رسمی خواست مردم و دولت افغانستان جلوه دهد. به همین دلیل هم این توافقنامه امنیتی اهمیت یافته تا وسیله ای شود برای باقی ماندن نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا در این کشور که شامل "تاسیس پایگاه های نظامی در دراز مدت و مصونیت سربازان آمریکایی" در افغانستان می باشد.

در این "توافقنامه امنیتی" در حالی که در ظاهر به "احترام به حق حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال افغانستان" (۱) اشاره شده و این حق حاکمیت به رسمیت شناخته می شود اما دولت آمریکا تاکید دارد که سربازان این کشور از "مصونیت قضایی" برخوردار می باشند. و به این ترتیب همان حق برسمیت شناخته شده بر روی کاغذ را هم نقض کرده و پامال حضور نظامی خود می کند. اما بر کسی پوشیده نیست که "مصونیت سربازان آمریکایی" معنایی جز کاپیتالاسیون ندارد، و در زندگی واقعی معنای آن جز این نخواهد بود که اگر یک سرباز آمریکایی یکی از اهالی افغانستان را بکشد و یا به کسی تجاوز نماید این دادگاه های افغانستان نیستند که صلاحیت محاکمه این سرباز را دارند بلکه این سرباز باید به دادگاه های خود آمریکا سپرده شود و هر تصمیمی آن ها گرفتند در باره اش اجرا خواهد شد. و این خود به روشنی یعنی نقض حق حاکمیت مردم افغانستان. جالب است که وقتی که در داخل افغانستان

ماندلا، از "عقاب" توده ها تا "مرغ اهلی" امپریالیست ها!

نقش ایفا کرد. در جریان چنین روند طولانی، او از یک مبارز رادیکال و چپ آزادیخواه و فعال در یک جنبش قهرآمیز و مسلحانه، بتدریج با سازشکاری با قدرت حاکم به آغوش امپریالیست ها افتاد. در این پروسه اگر چه در اثر مبارزات توده ای، سیستم نژادپرستانه حکومت اقلیت سفید پوست مورد حمایت امپریالیست ها یعنی آپارتاید لغو شد و این به مثابه یک پیروزی برای جنبش ستمدیدگان بر علیه استعمارگران حاکم می باشد، اما به دلیل کنترل این فرایند از بالا توسط امپریالیسم و ارتجاع به مدد سازشکاری های نلسون ماندلا و کنگره ملی آفریقا که وارد بازی کسب قدرت سیاسی در خارجوب همین نظام ضد خلقی بودند، سیستم چهار سرمایه داری زالو صفت حاکم بر آفریقا بر جای خود باقی ماند و حکومت سرمایه داران با تغییر چهره در نقش یک "حکومت آزاد" که گویا "حقوق برابر" اکثریت عظیم شهروندان سیاه پوست را به رسمیت شناخته، خود را بازسازی نمود.

همین سیستم طبقاتی ظاهراً مخالف "آپارتاید" در طول سال های بعد از آپارتاید همچون گذشته و حتی در بعضی موارد با قدرت بیشتری تسمه از گرده کارگران و زحمتکشان آفریقای جنوبی کشید و قتل عام سال ۲۰۱۲ کارگران سیاه پوست معدن "ماریکانا" که تنها برای درخواست حقوق بر حقشان به اعتصاب و تجمع دست زده بودند و طی آن نیروهای مسلح دولت در مقابل دوربین های تلویزیون، کارگران را به گلوله بستند، تنها یکی از جنایات گوناگون دولت حاکم سیاه پوست در جامعه آفریقای جنوبی می باشد.

جایگاه تاریخی و زندگی نلسون ماندلا مثل هر پدیده دیگر تنها در پرتو تغییراتی که شخصیت وی در تحولات مهم آفریقای جنوبی و جهان پیدا کرد قابل تبیین و فضاوت است و بر مبنای چنین حقیقتی ست که با بررسی زندگی وی می توان دید که نلسون ماندلا جوان و انقلابی چگونه از جایگاه یک "عقاب" بلند پرواز و شخصیت محبوب ستمدیدگان، به یک "مرغ اهلی" برای ستمگران و دشمنان مردم آفریقا در زمان مرگ نزول کرد.

چریکهای فدائی خلق ایران
دسامبر ۲۰۱۲

سیاهپوست آفریقای جنوبی که سال ها قهرمانانه برای رسیدن به خواست های طبقاتی خود و همچنین از بین بردن تبعیض نژادی با رژیم حاکم مبارزه کرده بودند، از مسیر اصلی خود منحرف شد. با این حال ثمره آن مبارزات در ماه مارس سال ۱۹۹۲ به لغو آپارتاید (که حفظ آن دیگر عملاً برای طبقه حاکم امکان نداشت) در آفریقای جنوبی منجر شد. حاصل سازشکاری ماندلا نیز نه تنها دریافت جایزه نوبل، آن هم در کنار رئیس جمهور نژاد پرست آفریقای جنوبی از سوی مجامع بورژوازی شد، بلکه او بعداً در جریان انتخاباتی، به ریاست جمهوری هم رسید.

ماندلا به مدت پنج سال (از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۹) به عنوان رئیس جمهور در راس هیأت حاکمه دولت ضد کارگری آفریقای جنوبی به خدمت به نظام سرمایه داری حاکم بر این کشور پرداخت. او به عنوان فردی که سازش طبقاتی را به جای مبارزه طبقاتی نشانده بود، در سال های پایانی عمر گاه و بیگاه به عنوان نماینده دولت های سرمایه داری و سازمان ملل در این یا آن گره گاه و بحران امپریالیستی در آفریقا و سایر نقاط جهان... نقش آفرینی می نمود.

در سوگ ماندلا رهبران قدرت های امپریالیستی و از جمله اوپاما و کامرون سخترانی های ستایش آمیز قهاری در باب تعهد او به روش های "مسالمت آمیز" مبارزه و "بخشش دشمنان" و نشان دادن "عشق و محبت به جای نفرت و خشم" ابراد کردند و در این فریبکاری ها کار به جایی رسید که اوپاما که به خوبی از شدت خشم و نفرت توده ها و خلق های تحت ستم جهان نسبت به سیاست های جنایتکارانه و تجاوزکارانه آمریکا آگاه است، ادعا کرد همیشه سعی کرده از ماندلا و "افسانه ماندلا" بیاموزد. این اظهار نظرهای فریبکارانه و تلاش برای بهره برداری های عوامفریبانه از احساسات پاک مبارزاتی توده های ستمکش و خواستار آزادی از قید سرمایه داری و هر گونه ظلم و ستم، در وجه دیگر خود نمایانگر قرابتی ست که شخصیت و جایگاه سیاسی نلسون ماندلا در شرایط پیش از مرگ برای نمایندگان امپریالیسم پیدا کرده بود.

ماندلا در در طول نزدیک به یک قرن زندگی خود بر بستر تحولات بسیار بزرگ و عمیق تاریخی در آفریقای جنوبی و در سطح جهان، به مثابه یک چهره سیاسی مطرح،

مرگ نلسون ماندلا، در ساعات اولیه بامداد پنجم دسامبر در سن ۹۵ سالگی، در مرکز ثقل اخبار بین المللی قرار گرفته است. او از دهه ۶۰ میلادی به بعد به عنوان یکی از رهبران مبارزات انقلابی سیاهپوستان آفریقای جنوبی و مظهر عدالتخواهی یک جنبش عظیم توده ای در سراسر دنیا شناخته شده است؛ شخصیتی که در مجموع، ۲۷ سال از عمر خود را به اعتبار نقش اش در "کنگره ملی آفریقا" در مبارزه با امپریالیسم و رژیم آپارتاید در سیاهچالهای این رژیم به سر برد. با این حال از یک مقطع زمانی به بعد، او با جایگزین کردن سازش طبقاتی به جای مبارزه طبقاتی پس از آزادی از زندان، به سود دشمنان مردم آفریقای جنوبی نقش ایفاء نمود.

واقعیت این است که با شدت گیری و گسترش مبارزات مسلحانه و بی امان توده های دلیر آفریقای جنوبی، نه فقط علیه آپارتاید (تبعیض نژادی) بلکه علیه هر گونه ظلم و ستم و دست یابی به خواست های طبقاتی و بر حق خود، وقتی این مبارزات دیگر برای دشمنان مردم غیر قابل کنترل گشت و حتی سرکوب های وحشیانه قادر به عقب نشاندن توده ها نشد، آن ها دست به تاکتیک های جدیدی زدند. اصلی ترین تاکتیک در شرایطی که دولت آپارتاید در مجامع بین المللی هم ایزوله شده بود آن بود که رئیس جمهور نژادپرست آفریقای جنوبی (پی دبلیو بوتا) خواستار آزادی زندانیان سیاسی سالخورده شد، به شرط آن که آن زندانیان سیاسی سالخورده بدون هیچ قید و شرطی، مبارزه مسلحانه یا به زعم دولت "خشونت سیاسی" را رد کنند. در برخورد به این تاکتیک، هر چند ماندلا تن به این شرط نداد ولی او خواستار مذاکره شد. در این بستر پس از آن که در سال ۱۹۸۹ "فردریک دی کلارک" جایگزین رئیس جمهور سابق شد، وی در فوریه سال ۱۹۹۰ آزادی ماندلا و لغو ممنوعیت "کنگره ملی آفریقا" - بزرگترین تشکل چپ که رهبری بخشی از مبارزات توده ها را به پیش می برد را اعلام نمود. ماندلا از زندان آزاد شد و از آن زمان به بعد او خواست های طبقاتی توده ها را که خود نیز قبلاً آن ها را بیان می کرد، کنار گذاشت و در نزد او مبارزه برای "آزادی" جایگزین همه آن خواست ها شد.

در سال ۱۹۹۱ ماندلا در رأس "کنگره ملی آفریقا" قرار گرفت و به مذاکرات علنی با حزب دی کلارک، رئیس جمهور وقت برای لغو آپارتاید پرداخت. به این ترتیب مسیر مبارزات کارگران و دیگر توده های



گزارشی از مراسم وداع با مادر سلاحي

در بخش دیگر برنامه، میکروفون در اختیار دستداران و علاقه مندان به مادر قرار گرفت و چند نفر از رفقا و دوستان با نقل خاطراتی از مادر سلاحي، یاد این زن مبارز و زحمتکش را گرمی داشتند. در این بخش از جمله رفیق فریبرز سنجرى نیز طى سخنانى ضمن بزرگداشت یاد مادر و نقل خاطراتی از وی و داماد مبارز و فدایی اش یعنی رفیق "محمود محمودی" (بابک) تاکید کرد که شخصیت مادر سلاحي را نباید تنها به عنوان مادر سه چریک قهرمان، رفقا، کاظم، جواد و حسین سلاحي در نظر گرفت، بلکه باید به مادر سلاحي به عنوان یک زن مبارز و آزاده که با شجاعت و فداکاری در زمان دو رژیم جنایتکار شاه و جمهوری اسلامی خدمات شایسته‌ای به امر مبارزه و آزادی توده‌های در بند ایران کرده است، نگاه کرد. مادر مبارزی که یادش همواره در دل مردم ما زنده خواهد بود. برنامه وداع با مادر سلاحي با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی جانبازان راه آزادی و سوسیالیسم خاتمه یافت.

بعد از ظهر روز جمعه ۲۹ آذرماه (۲۰ دسامبر) خاکستر پیکر پاک مادر سلاحي در میان بدرقه خانواده و عده‌ای از دستداران و رفقای او در یک گلدان در گورستان دفن شد. حاضرین بار دیگر با خواندن سرود "سراومد زمستون"، آرامگاه ابدی مادر را با دسته‌های گل سرخ آذین بستند و با او برای ادامه راه او و تلاش بی‌پایان در راه رسیدن به آرمان هایش یعنی مبارزه در جهت پایان زمستان سیاه حاکم بر جامعه ایران و رسیدن بهار آزادی، عهد بستند.

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد - استکهلم
شنبه ۳۰ آذرماه ۱۳۹۲

قسمت بعدی برنامه وداع با مادر سلاحي از ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر همان روز در یکی از سالن های شهر استکهلم برگزار شد. سازماندهی این برنامه نیز توسط خانواده و با کمک دستداران و رفقای مادر صورت گرفته بود. این مراسم با یک دقیقه کف زدن به یاد و خاطره مادر سلاحي آغاز شد و با خوش آمدگویی و یک سخنرانی کوتاه از سوی مهری، دختر مادر که مسئولیت سنگین نگهداری از وی - به ویژه در سال های آخر عمرش - را برعهده داشت، ادامه یافت. سپس پیام های همبستگی خوانده شدند. در این قسمت پیام رفیق اشرف دهقانی در بزرگداشت یاد مادر سلاحي و قدردانی از تمام زحمات این زن مبارز و مادر انقلابی قرائت شد که با استقبال حاضرین مواجه گشت. در طول برنامه ، پیام های دیگری از سوی "حزب کمونیست ایران"، "سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر، هیات اجرایی"، "میز کتاب آمستردام" و برخی از دستداران و همزمان مادر قرائت شد که بیانگر محبوبیت این مادر فدایی و این زن مبارز در میان تمامی آزادیخواهان بود.

در جریان مراسم، همچنین دو فیلم درباره گوشه‌هایی از زندگی مادر و فرزندان چریک فدایی وی به نمایش درآمد. یکی از این فیلم ها حاوی برخی صحنه‌های گفتگوی مادر سلاحي و مادر لطفی در مورد خاطراتشان از مبارزات مادران فدایی در دوره سلطه دو رژیم سرکوبگر شاه و جمهوری اسلامی بود و فیلم دوم، ویدئو - کلیپ ساخته چریکهای فدایی خلق بود که چند سال پیش در زمان حیات خود مادر، در مراسمی که به مناسبت تجلیل از کوشش های مبارزاتی مادر سلاحي و بزرگداشت یاد فرزندان انقلابی او توسط چریکهای فدایی خلق در استکهلم برگزار شد، با حضور خود مادر سلاحي برگزار شده بود، نمایش داده شده بود.

بعد از ظهر روز پنجشنبه ۲۸ آذرماه ۱۳۹۲ (۱۹ دسامبر ۲۰۱۲)، مراسم وداع با مادر سلاحي (صدیقه حائری)، مادر مبارز و آزادیخواهی که تا آخر عمر در اشکال گوناگون در مبارزه بود و بیکران از مبارزات قهرمانانه فرزندان چریک خود، رفقا جواد، کاظم و حسین سلاحي دفاع می‌نمود، با حضور بیش از ۲۰۰ نفر در یکی از گورستان های شهر استکهلم در سوئد برگزار گردید. رفقا و دستداران مادر که نه تنها از استکهلم بلکه از بسیاری از شهرهای سوئد و دیگر کشورها خود را به محل رسانده بودند، فرصت یافتند تا برای آخرین بار چهره مادر را دیده، با او وداع کرده و قدردانی و احترام خود را از این زن مبارز، ابراز کنند.

در نخستین بخش مراسم وداع با مادر سلاحي که از ساعت ۳ تا ۵ بعد از ظهر جریان داشت، دستداران مادر و بستگانش در یکی از سالن های گورستان در کنار تابوت وی جمع شدند و ضمن آخرین دیدار با مادر، پیکر و تابوت او را غرق در گل کرده و مراتب همدردی و تسلیت خود را به خانواده وی ابراز داشتند. در طول این مدت پخش سروده های زیبای زنده‌یاد احمد شاملو، شاعر خلق و به ویژه شعر "در آستانه" وی فضای خاصی را به وجود آورده بود. پس از آن در حالی که جمعیت حاضر از محل سالن به سوی آرامگاه ابدی مادر حرکت نمود، پیکر مادر بر طبق وصیت خود وی، به محل مخصوص به منظور سوزانده شدن منتقل گردید. جمعیت حاضر وقتی که به کنار مزار مادر رسیدند با خواندن سرود های انقلابی و مردمی، به ویژه "دایه دایه وقت جنگه، وقت دوستی با تفنگه" (ترانه سرود لری مورد علاقه مادر)، "سر اوامد زمستون"، "پرچمدار ستمکشان" و سروده‌های انقلابی دیگر یاد او و فعالیت هایش در راه آزادی و سوسیالیسم را گرمی داشتند.

جاودان باد خاطره همه شهدای به خون خفته خلق!

برگزاری مراسم روز دانشجو

در آمستردام!

در تاریخ ۱۵ دسامبر امسال (۲۰۱۳)، مراسمی به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو توسط "میز کتاب آمستردام" در این شهر برگزار شد که در آن عده ای از ایرانیان مقیم هلند و همچنین تعدادی از کشورهای دیگر شرکت کردند. در این مراسم ابتدا اطلاعیه میز کتاب به مناسبت ۱۶ آذر و بزرگداشت یاد دانشجویان شهید، رضوی، قندچی و بزرگ نیا توسط یکی از رفقا خوانده شد. سپس همان طور که از قبل در آفیش برنامه اعلام شده بود، بخشی از مراسم به بزرگداشت ۵ دهه فعالیت های هنری "ناصر نجفی" شاعر و نویسنده متعهد، اختصاص یافت. در بخش پایانی برنامه، نوبت به سخنرانی "مجد شریف"، یکی از فعالین دانشجویی در تبعید رسید که بدلیل سلطه دیکتاتوری جنایتکارانه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، مجبور به ترک ایران شده است. وی در سخنرانی خود برخی از تجارب جنبش دانشجویی جاری و نسل خود را در اختیار حاضرین گذارد. در قسمت پایانی مراسم نیز طبق معمول سنت "میز کتاب" به مثابه یک نهاد دمکراتیک، به حاضرین فرصت داده شد تا با شرکت در بحث آزاد با سخنران و جمعیت حاضر به بحث و تبادل نظر بپردازند. یکی از مباحثی که سخنران بر روی آن تاکید داشت این بود که برخلاف برخی تبلیغات باطل جاری، از نظر نسل جوان، مبارزات و تجارب مبارزاتی کنونی این نسل باید با تجارب و نیروی نسل مبارزه دهه های ۵۰ و ۶۰ پیوند بخورد و بدون درک چنین ضرورتی یعنی غلبه بر این "گسل تاریخی"، امکان ایجاد اتحاد و راهگشایی در مبارزات کنونی بسیار ضعیف است. در ارتباط با پرسشی که از سوی یکی از رفقای شرکت کننده در همین زمینه مطرح شد، سخنران تاکید کرد که بسیاری از محافل دانشجویی و بطور مشخص محفل دانشجویی خود وی و همفکرانش، در هنگام کنکاش در "تجربه های مبارزاتی" نسل های پیشین، به مطالعه آثار پیشروان جنبش مسلحانه و از جمله آثار رفقا امیرپرویز پویان و مسعود احمد زاده پرداخته و از این منابع تئوریک و انقلابی در مسیر مبارزاتی خود تاثیر گرفته اند.

درطول برنامه گروه صفویان با اجرای ترانه های مردمی و فولکلور که از سوی جمعیت تکرار می شد به شور مراسم افزودند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران
- هلند

۲۲ دسامبر ۲۰۱۳

ویدئو کلیپ

در گرامیداشت ۱۶ آذر - روز دانشجو

چریکهای فدایی خلق ایران تقدیم می کنند



برای دیدن این ویدئو کلیپ زیبا به آدرسی زیر در اینترنت مراجعه کنید:

<http://www.siahkal.com/clips.htm>



آشوب

زندگی در جریان است
و انسان همچنان در بند
صدای زنجیر دیوانه ام میکند!

این کشتی زمان را باید کشید به جلو
با دستان زخمی و خون آلود
موجها با خون رنگین شده اند
و انسان در بند میگرد
این غرش طوفان نیست
دیگر تحمل زنجیر
زخم های بیشتر می خواهد
انسان در بند میگرد
شعله میکشد از دیدگانش
آتش خشم ذوب میکند زنجیر ها را
دیگر کافی است
دیگر کافی است

این کشتی استبداد را ایست باید
اینک همه فریاد
اینک همه طغیان
اینک همه طوفان
غرش خانمانسوز
غرش طوفان
میلرزاند از بن
بنای سرمایه
میخرد با صخره ها
کشتی استبداد
میریزد بر زمین
زنجیر ارتجاع
فریاد رهایی
فریاد رهایی

سوما کاویانی

۲۴ می ۲۰۱۳

پناه بردن بی خانمان های پکن به چاهک های زیر زمین خیابان ها!

شستن تاکسی ها و جمع آوری و فروش بطری های پلاستیک از میان زباله ها مخارج خود و خانواده ۵ نفری اش را تأمین کرده است. درآمد وانگ زوگینگ (حدود ۲۵۰ دلار در ماه) به سختی حداقل نیازهای خانواده وی را (که به دلیل سرپیچی از قانون تک فرزندی چین، بیش از حد معمول نیز هست) تأمین می کند. از آن جا که درآمد وی برای پرداخت کرایه خانه کافی نیست، او و خانواده اش اجباراً به یکی از همین سوراخ ها به عنوان سرپناه پناه آورده اند. این مرد ۵۲ ساله چینی به خبرنگار شبکه انگلیسی زبان چین در رابطه با خودش گفته است که تا پیش از آن در روستای زادگاهش (حدود ۱۸۰ کیلومتری پکن) کشاورزی می کرده، اما به دلیل بیکاری وادار شده است که با همسر و سه فرزندش به پکن آمده و در این دخمه زندگی کنند.

"کوآن یوژی" ۶۶ ساله یکی دیگر از ساکنین چاهک های زیر خیابان است. او نیز به خبرنگاری مزبور گفت که در روستایی در ۷۶۰ کیلومتری جنوب پکن زندگی می کرده، اما از ۲۰ سال پیش که خانه اش فرو ریخت و به ویرانه ای تبدیل شد، وادار به زندگی در این محل شده و مواد غذایی مورد نیاز خود را از فروش بطری (با درآمد حدود ۳ دلار در روز) تأمین می کند.

لازم به یاد آوری است که بر اساس قوانین چین، شهروندان این کشور فقط می توانند از امکانات اجتماعی در شهر محل اقامتشان (جایی که آدرس محل اقامت آن ها در شهرداری ثبت شده است) استفاده کنند. به این ترتیب، زندگی در چاهک های زیر خیابان، منجر به محرومیت این ستمدیدگان از امکاناتی مثل خدمات درمانی و آموزشی و غیره نیز برای آن ها شده است.

شیوه برخورد مقامات دولتی با ساکنین این چاهک های زیر خیابان هم ظالمانه است. آن چه باعث روی آوردن این ستمدیدگان به چنین مکان های جهنمی گشته شرایط استثمار وحشیانه در سیستم سرمایه داری

در اولین روزهای سرد دسامبر ۲۰۱۳، گزارشی در رابطه با بی خانمان های چینی که از فقر و نداری اجباراً در زیر زمین های واقع در زیر خیابان های محله های ثروتمند شهر پکن زندگی می کنند در سایت ها و شبکه های خبری جهان منتشر شد. در میان این گزارشات گزارشی خبرگزاری رویتر شامل تصاویر بسیار بهت آوری از محل زندگی این افراد بود که وخامت شرایط زندگی باور نکردنی رنجبران تحت ستم در این کشور را نشان می داد.

زیر زمین هایی که بی خانمانان به آنجا پناه برده اند مکان هایی بی اندازه کوچک و بسیار متعفن و مرطوب و پر از گازهای سمی خطرناک می باشند. وسعت برخی از آن ها حدوداً دو یا ۳ متر مربع می باشد که در عمق ۳ یا ۴ متری سطح زمین قرار دارند. بر اساس گزارش های منتشر شده از جمله توسط خبرنگاری آمریکایی "کوارتز"، حدود ۷ میلیون از جمعیت ۲۰ میلیونی پکن، کارگران مهاجر هستند که حدود ۲ میلیون نفر آنان اجباراً در بیغوله ها و حلیی آبادهای حاشیه شهر زندگی می کنند. از میان این جمعیت حاشیه نشین تعدادی هم در همین محل هایی که برای تعمیر لوله های فاضلاب و سیستم حرارتی و برق رسانی در زیر زمین درست شده اند، شب را به روز می رسانند. واقعیت این است که دستمزدهای بسیار ناچیز این ستمدیدگان که برای کار از روستاها و شهرهای اطراف پکن به آنجا آمده اند، کفاف کرایه خانه و مخارج آب و برق و سوخت و دیگر امکانات حداقل زندگی را نمی دهد و از این رو است که بسیاری از آن ها مجبورند سال های زیادی از عمر خود را در این گونه مکان ها بگذرانند.

در یکی از گزارشات منتشر شده در این رابطه از مرد ۵۲ ساله ای به نام "وانگ زوگینگ" نام برده شده که از ده سال پیش تاکنون در یکی از همین محل ها که در زیر یکی از خیابان های شهر پکن قرار دارد زندگی می کند. در تمام این مدت وی با

امپریالیستی حاکم بر چین می باشد. اما مقامات دولتی به جای تهیه سرپناهی قابل قبول برای این افراد، با توسل به زور آن ها را از این مکان ها بیرون می کنند. لازم به یادآوری است که در روز ۶ دسامبر، کارگران شهرداری و پلیس پکن در اقدامی هماهنگ با حمله به بی خانمان های پناه آورده به آن چاهک های زیر زمین و با بیرون کردن آن ها از محل زندگی شان، دریچه های ورودی این چاهک ها را با بتون مسدود نمودند تا آن بی خانمان ها نتوانند به آن چاهک های زیر خیابان برگردند.

به ترتیب دولت نه تنها ساکنین این بیغوله ها را در مکان بهتری اسکان نداده بلکه با مسدود کردن دریچه های ورودی این چاهک ها، دسترسی تعمیر کاران به سیستم برق و فاضلاب شهری را نیز دشوار کرده است. مسلم است که با کم شدن امکان تعمیر سیستم های یاد شده خطر بروز حوادث خطرناک نیز بیشتر خواهند بود. این امر در شرایطی است که شهرهای بزرگ چین از نظر زیرساخت های شهری در وضعیت اسفناکی قرار دارند. به عنوان مثال، کهنه و قدیمی بودن سیستم فاضلاب پکن باعث شد که در بارندگی های سال گذشته ۸۰ نفر کشته و ۶۰ هزار نفر بی خانمان گردند.

وضعیت دردناک بی خانمان ها و شرایط فجیع زندگی رنجبرانی که بخشی از طبقه کارگر چین را تشکیل می دهند نتیجه سلطه بی چون و چرای سیستم سرمایه داری بر این کشور و انعکاسی از افزایش هر چه بیشتر نابرابری های طبقاتی در چین است.

هم چنین باید به این واقعیت دردناک توجه کرد که در سراسر جهان تعداد کثیری از کارگران و زحمتکشان و افراد متعلق به طبقات تحت ستم، شرایط زندگی بهتری از ساکنین چاهک های زیر خیابان های پکن ندارند. سیستم سرمایه داری جز با ایجاد چنین وضعیت هایی برای اکثر افراد جامعه، نمی تواند ثروت های نجومی را برای اقلیت سرمایه دار مهیا کند. تنها راه نجات انسان های تحت ستم از همه این بدبختی و فلاکت ها نابودی ریشه ای سیستم طبقاتی موجود و تلاش برای ایجاد جامعه ای عاری از اختلافات طبقاتی و استثمار و بیداد ستمگران می باشد.

مریم

جلوه ای از سیاست ضد خلقی تخلیه

اجباری در کردستان

سیاست اعمال فشارهای ضد خلقی و اذیت و آزار سیستماتیک زحمتکشان کردستان توسط نیروهای سرکوب رژیم همچنان ادامه دارد. در یکی از آخرین موارد این سیاستهای ضد مردمی، حدود دو ماه است که سپاه پاسداران جمهوری اسلامی اهالی دو روستا (روستا های یخلقان و ملاحسن) از توابع شهرستان ماکو در استان آذربایجان غربی را تحت این عنوان که با گروه های کرد مخالف جمهوری اسلامی همکاری می کنند تحت فشار قرار داده تا روستاهای خود را ترک نمایند. نیرو های سپاه برای رسیدن به هدف ضد مردمی خود ضمن اذیت و آزار روستائیان مبادرت به قطع سهمیه سوخت و حتی آب آشامیدنی اهالی کرده اند. آنها همچنین به اهالی این دو روستا اخطار کرده اند که در صورت عدم تخلیه منطقه، روستاهایشان را با خاک یکسان خواهند کرد.

راهپیمایی زنان دلاور بلوچ در اعتراض به جنایات ارتش پاکستان

در اواخر آبان ماه امسال راهپیمایی دهها زن بلوچ در پاکستان همراه با دیگر اعضای خانواده شان در اعتراض به ناپدید شدن عزیزانشان، یکی دیگر از جنایات ارتش پاکستان در حق مردم این کشور و به خصوص در حق خلق بلوچ را در مقابل چشم جهانیان قرار داد. این راهپیمایی از شهر کوئته در بلوچستان پاکستان شروع و پس از طی حدود ۷۵۰ کیلومتر و گذشتن از کوه و دشت و صحرا در شهر کراچی و در میان استقبال مردم این شهر در اوائل آذرماه به پایان رسید. در طی چند سال گذشته سازمانهای امنیتی پاکستان به خصوص بخش اطلاعات ارتش پاکستان که به "آی اس آی" معروف است بر اساس گزارش "سازمان های مدنی و حقوق بشری بلوچستان"، بیش از هجده هزار بلوچ معترض را ربوده اند که کسی هم از سرنوشت آنها اطلاعی ندارد. تا کنون اجساد مثله شده بیش از هزار معترض بلوچ در جاده ها پیدا شده که بخش اطلاعات ارتش پاکستان جهت ایجاد رعب و وحشت در میان مردم ستمدیده بلوچستان آنها را با بدن های شکنجه شده شان در جاده های دهات و شهرها رها کرده اند. راهپیمایی اعتراضی اخیر به جنایات روز افزون ارتش پاکستان نزدیک یک ماه طول کشید و راهپیمایان صدها کیلومتر را با درد و رنج طی کردند. این حرکت اعتراضی تأثیر مهمی در افشای جنایات ارتش پاکستان داشته و باعث شد که مسئله مفقود شدگان سیاسی در سطح هر چه وسیعتری مطرح و به طور برجسته در میان افکار عمومی انعکاس یابد. برخی از راهپیمایان در برخورد با خبرنگاران تأکید کردند که تا روشن شدن آنچه بر سر عزیزشان آمده از پای نخواهند نشست.

پیام به مراسم وداع با مادر سلاحی!

اشرف دهقانی

پاسبان هم موجب ترس و وحشت در میان مردم می شد، تأثیر انقلابی زیادی به جا گذاشت. کاظم در زندان زیر انواع شکنجه ها قرار گرفت اما اطلاعات خود را حفظ نمود و بعد ها با دستگیری های گسترده، شکنجه گران متوجه شدند که او چه اسراری را در سینه خود نگاه داشته بود.

مادر سلاحی هم چنین مادر رفیق جواد سلاحی، یکی از ۹ انقلابی کمونیستی بود که شاه عکس آن ها را در روزنامه ها چاپ کرد و از مردم برای دستگیری آن ها در ازاء صد هزار تومان استمداد طلبید. اما رفیق جواد با درگیری قهرمانانه خود با پلیس در فروردین سال ۱۳۵۰ هر چه بیشتر خود را به عنوان فرزند راستین خلق به توده ها شناساند و مردم تشنه مبارزه را با مبارزه و عزم قاطع چریکهای فدائی خلق در مبارزه با دشمن آشنا ساخت.

و مادر سلاحی، مادر حسین سلاحی است که پس از شهادت برادرانش قدم در راه آن ها گذاشت و خون او نیز در راه رهائی کارگران و دیگر توده های خلق به درفش مبارزه علیه هرگونه ظلم و ستم تبدیل شد.

آری، مادر سلاحی چنین فرزندان متعهد و انقلابی را در دامان خود پرورانده بود، و هنگامی که درفش مبارزاتی آن انقلابیون چریک، به درفش بر افراشته توده های ستمدیده ایران تبدیل شد و سرنوشتی رژیم شاه را به دنبال آورد، و در شرایطی که برای مدت کوتاهی شرایط نسبتاً آزادی در جامعه ایجاد شد، مادر که در تمام سال های سرکوب و اختناق، یاد و راه فرزندان مبارزش را پاس داشته و قاتلین آن ها را به مردم شناسانده بود توانست سپاس و قدر دانی توده ها از خود و عزیزانش را با گرمی پاسخ گوید.

در دهه ۶۰ در شرایط یورش جمهوری اسلامی به مردم سراسر ایران، روحیه رزمنده مادر سلاحی یک بار دیگر با برجستگی، خود را نشان داد. در این دوره بگیر و ببند، او با شجاعت تمام و با قلبی سرشار از عشق به مبارزین راه آزادی و کینه به دشمنان مردم با انجام کارهای مبارزاتی، یاور رفیق محمود محمودی (داماد مادر) و رفقای دیگری بود که به دلیل مبارزه علیه این رژیم سرکوبگر، مورد تعقیب قرار داشتند. متأسفانه دختر و داماد مادر سلاحی به چنگال مأموران رژیم جمهوری اسلامی افتادند و در این مقطع، اعدام زنده یاد رفیق محمود محمودی واقعه خونین دیگری بود که این مادر داغیده و مبارز با آن مواجه شد. اما این مادر مبارز در شرایط بسیار دردناکی که در آن گرفتار آمده بود، با متانت و بردباری خاص خود، مسئولیت نگهداری از دو نوه خردسالش را به عهده گرفت و به طور مخفیانه آن ها را با خود به منطقه آزاد شده کردستان رساند.

در کردستان، در مقر گاپیلون سازمان ما، با مادر سلاحی و بچه ها، تجربه های مشترکی را از سر گذراندیم. علی رغم همه سختی های زندگی در آن منطقه و علی رغم این که او حتی شاهد بمباران این مقر توسط رژیم جمهوری اسلامی هم بود، شنیدم که مادر سلاحی از این دوره به عنوان بهترین دوران زندگانش یاد کرده است که این خود، روح آزادیخواهی در او و عشق و احترام همیشگی اش به مبارزین انقلابی را بیان می کند.

در این جا با قدردانی از زحماتی که مادر سلاحی در مسیر مبارزه علیه ظلم و ستم و بیداد و سرکوب در جامعه متحمل گشته، احترام عمیق خود را نسبت به این مادر مبارز ابراز داشته و بار دیگر فقدان او را به انقلابیون آزادیخواه ایران و به همه بازماندگانش، به خصوص به صفا و سلاح عزیزم تسلیت می گویم.

آذر ماه ۱۳۹۲

با غم و اندوه از درگذشت مادر سلاحی، زنی آزاده و مبارز، امروز به ادای احترام به مادری می پردازیم که علاوه بر همه تلاش های ارزشمند و مؤثرش در مبارزه با رژیم های ارتجاعی سلطنت و جمهوری اسلامی، سه فرزند رزمنده چریک در دامن خود پروراند و به جامعه تحت سلطه ایران تحویل داد، رفقا جواد، کاظم و حسین سلاحی.

چهره آشنای یک زن زحمتکش که علی رغم همه ناملایمات زندگی، با بردباری و تدبیر، بچه های خود را بزرگ کرده و چرخ زندگی را می چرخاند، اولین تصویری بود که در اواسط سال ۱۳۴۹ از مادر سلاحی در ذهن من نقش بست. این موقعی بود که در تهران با رفیق جواد سلاحی به همراه دیگر رفقا در تدارک کار انقلابی ای بودیم که در ارتباط با رستاخیز سیاهکل و تشکیل چریکهای فدائی خلق قرار داشت. در تهران، هم من و هم رفیق جواد نوعی زندگی مخفی داشتیم، به این معنا که اگر چه برای دشمن کاملاً شناخته نشده بودیم ولی به دلیل درگیر شدن در کار حرفه ای انقلابی، به نوعی از زندگی که از چشم خانواده و اطرافیان مان هم کاملاً پنهان بود روی آورده بودیم. در این دوره رفیق جواد گاه گاهی از برادر کوچکش، حسین که در آن زمان نوجوان بود نامه دریافت می کرد و مرا نیز در جریان متن آن ها قرار می داد. در این نامه ها همواره از مادر یاد می شد و فرصتی به رفیق جواد می داد که با عشق و علاقه از مادرش برای من صحبت کند. این را هم اضافه کنم که نامه های حسین سرشار از روحیه مبارزه جویانه بود. در هر نامه، او برادرش را مطمئن می ساخت که از هر طریق برای رشد آگاهی اش استفاده می کند. مثلاً در یکی از نامه هایش حتی به این امر اشاره کرده بود که چطور پول تو جیبی خود را جمع کرده و روزنامه می خرد تا در جریان اخبار نیز باشد.

دستگیری رفیق کاظم سلاحی پیش از آغاز مبارزه مسلحانه در ایران، اولین تجربه از این نوع بود که مادر با آن مواجه شد. این در شرایطی بود که هنوز در زیر سلطه سرنیزه رژیم شاه، سکوت قبرستانی بر جامعه حاکم بود، و هنوز انقلابیون مسلح، فضای سیاسی جامعه را به نفع توده ها به هم نزده و با مبارزات خود شور و امیدی در میان مردم تحت سلطه ایران به وجود نیاورده بودند. مسلم است که در چنان شرایطی برای مادر سلاحی، آگاهی از این که فرزند دلبندهش در دست دژخیمان رژیم شاه گرفتار آمده است بسیار دشوار بود. رفتن به درب زندان ها و آشنائی با خانواده دیگر زندانیان سیاسی به خصوص در جو مبارزاتی پس از رستاخیز سیاهکل او را هرچه بیشتر با مسایل سیاسی آشنا و تحولی در زندگی او ایجاد کرد.

در دوره شاه پس از آغاز مبارزه چریکهای فدائی خلق و روی آوری جوانان زیادی به طرف مبارزه، خانواده های زندانیان سیاسی نقش چشمگیری در پخش اخبار زندان و اشاعه روحیه مبارزه و مقاومت انقلابیون در میان اطرافیان خود داشتند. مادر سلاحی یکی از آن مادران مبارزی بود که با شجاعت چنین نقشی را ایفاء می کرد. این مادر زحمتکش که به خوبی می دانست که فرزندان برای از بین بردن چه شرایط ظالمانه ای در جامعه سلاح بر دوش و جان بر کف علیه رژیم شاه جنگیدند، در شرایطی که مبلغین رژیم شاه از مبارزین مسلح به عنوان خرابکار و تروریست نام می برند، به دفاع از فرزندان خود می پرداخت و با افتخار، از صداقت و صمیمیت آن ها با توده های مردم یاد می کرد.

مادر سلاحی مادر رفیق کاظم سلاحی است. رفیقی که از چنان آگاهی و روحیه رزمندگی ای سرشار بود که به هنگام دستگیری، با تنها ابزار دفاع از خودی که در اختیار داشت، یعنی یک چاقو، به درگیری با مزدوران شاه پرداخت. این برخورد بی باکانه که در آن برهه زمانی نظیرش دیده نشده بود در شرایطی که مواجه با یک

خواب یلدا

شب که می آید و می گوید پشت را

به فودم می گویم

من همین فردا

کاری فوادم کرد

کاری کارستان

و در این هنگام است

چه نشستگی دل غافل ،

فوشبفتی ، فوشمالی این است

که من و تو

میان قلب پر مهر مردم باشیم

و به دنیا نوری دیگر بفشیم

من همین فردا

فوادم گفت

گریه کار ابر است

می توانیم

من و تو با انگشتی چون شمشیر

من و تو با مرفی چون باروت

به عریانی پایان بفشیم

و بگویم به دنیا ، به فریاد بلند

عاقبت دیدید ما صامب فورشید شدیم

و در این هنگام است

که منم شاد از این پیروزی

به فودم می گویم

اگر از فوایب شب یلدا ما برفیزیم

اگر از فوایب بلند یلدا، برفیزیم

ما همین فردا

کاری فواهیم کرد

کاری کارستان

شاعر خلق، رفیق شهید، خسرو گل سرخی

مادر سلاهی در گذشت!



با تأسف بسیار مطلع شدیم که مادر سلاهی (صدیقه حائری) روز ۳۰ نوامبر، ما را برای همیشه ترک نموده است. مادری رنج دیده و آزادیخواه که چه در رژیم شاه و چه در زیر سلطه جمهوری اسلامی تا جایی که می توانست از مبارزه با قاتلان فرزندانش باز نایستاد. مادری از نسل مادران دلیر زندانیان و شهدای چریک های فدائی خلق ایران.

مادر سلاهی برای اولین بار با دستگیری فرزند چریکش کاظم و متواری شدن جواد بطور مستقیم با ساواک شاه مواجه شد و با شهادت جواد در روز ۲۵ فروردین سال ۵۰ قساوت و دمنشی رژیم شاه را هر چه بیشتر تجربه کرد و چند ماه بعد یعنی در تیر ماه همان سال خبر اعدام کاظم قلبش را به لرزه درآورد. او در حالی که با غم از دست دادن جواد و کاظم در جدال بود دستگیری و تیر باران حسین فرزند دیگرش کمرش را خم نمود. به این ترتیب مادر سلاهی سه فرزند کمونیست فدایی خود را در مبارزه تا پای جان آن ها با رژیم جنایتکار شاه و برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم از دست داد. اما این خون ها به خاک نماند و بذر های آگاهی و شور و امید مبارزه را بر سراسر فلات گستراند و مردم تحت ستم را به حرکت و بعد ها به قیام وا داشت؛ تا آن جا که در بستر انقلاب مردم بها خاسته، شاه فرار را بر قرار ترجیح داد. با این حال مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم به دلایلی به نتیجه نرسید و رژیم جمهوری اسلامی توسط امپریالیست ها بر سر کار آورده شد. این رژیم از همان روز اول به مقابله با آزادیخواهان برخاست و به این ترتیب مادر سلاهی این بار دختر و دامادش را اسیر چنگال دژخیمان تازه به قدرت رسیده دید. چندی بعد دژخیمان جنایتکار جمهوری اسلامی، رفیق محمود محمودی (بابک)، داماد مادر را به دار کشیدند. مادر سلاهی در شرایطی که دختر و دامادش در زندان در دست دژخیمان جمهوری اسلامی اسیر بودند ، همراه با دو فرزند آن ها به کردستان آمد و مدتی هم در پایگاه ما در کردستان همراه با نوه هایش جنبش انقلابی خلق گرد را تجربه و شاهد جنایات و بمباران های وحشیانه جمهوری اسلامی بود.

چریکهای فدائی خلق ایران ، ضمن تسلیت درگذشت این مادر مبارز که به دلیل سلطه دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم مجبور به زندگی در تبعید شده بود و با ابراز همدردی با بازماندگان آن عزیز و همه خانواده های جان باختگان فدائی و همه آن هائی که قلبشان برای رهائی رنجبران می تپد ، ایمان دارند که مبارزات کارگران و خلق های دلاور ایران سرانجام آرزوی همیشگی مادر سلاهی را متحقق خواهد نمود که با دلی آکنده از نفرت، مرگ جمهوری اسلامی و همه جلادان و قاتلان را روز شماری می کرد.

با ایمان به پیروزی راهمان - چریکهای فدائی خلق ایران - اول دسامبر ۲۰۱۲

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!